

Understanding the Lived Experiences of Afghan Migrant Women of Domestic Violence: A Phenomenological Study

Azam Pilevari 

(Corresponding Author)

Assistant Professor of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran
(a.pilevari@khu.ac.ir)

Ali Pilvari 

PhD in Sociology, Department of Social Sciences, Faculty of Law and Social Sciences, Tabriz University, Tabriz, Iran
(pilvariali@gmail.com)

Yeganeh Javid 

Bachelor of Social Work, Department of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran (Yeganehjavid849@gmail.com)

Shiva Nasrolahi 

Bachelor of Social Work, Department of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran (Shivanasrolahi730@gmail.com)

Abstract

Domestic violence is a critical challenge for Afghan migrant women in Iran, shaped by intersecting cultural, economic, and institutional factors. This study aimed to understand how Afghan migrant women living in Tehran experience and interpret domestic violence, and to uncover the cultural and social mechanisms that sustain it. Guided by these questions, we asked: How do Afghan migrant women make sense of domestic violence in Iran, and what factors lead them to perceive it as a natural part of life? To address these questions, a qualitative study was conducted using a phenomenological approach. Data were collected through semi-structured interviews with 18 Afghan migrant women who were receiving support from service centers for female-headed households in the Harandi neighborhood of Tehran. Analysis revealed four major themes: "Disempowerment under the shadow of a patriarchal system," "Institutionalized violence within family and society," "Gender as a field for representing male dominance," and "Multilayered exclusion of women." Together, these themes highlight how violence operates not only within intimate relationships but also through institutional, cultural, and legal structures that restrict women's agency. The findings suggest that violence against Afghan migrant women is the product of a complex interplay between gendered hierarchies, poverty, migration, and limited institutional support. Recognizing this complexity underscores the need for multi-level interventions, the removal of legal barriers, and the expansion of social support systems to reduce harm and promote the empowerment of migrant women.

Keywords: Intimate partner violence, Women, Afghan migrants, Domestic violence, Colaizzi' phenomenological approach

فهم تجربه زیسته زنان مهاجر افغانستانی از خشونت خانگی

اعظم پيله‌وری^۱ ID، علی پیل‌وری^۲ ID، یگانه جاوید^۳ ID، شیوا نصراله‌ی^۴ ID

چکیده

خشونت خانگی یکی از تجربه‌های پُرچالش زنان مهاجر افغان در ایران است؛ تجربه‌ای که در تعامل با ساختارهای فرهنگی، اقتصادی و قانونی بازتولید می‌شود. پژوهش حاضر با هدف فهم تجربه زیسته زنان مهاجر افغان از خشونت خانگی و آشکار ساختن سازوکارهای فرهنگی و اجتماعی تداوم آن انجام شد. در همین راستا، دو پرسش اصلی هدایت‌کننده تحقیق بودند: «زنان مهاجر افغان چگونه خشونت خانگی را در ایران معنا می‌کنند؟» و «چه عواملی سبب می‌شود آنان این خشونت را بپذیرند؟». این مطالعه با رویکرد کیفی و روش پدیدارشناسی انجام شد. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با ۱۸ زن مهاجر افغان که تحت حمایت مراکز خدماتی ویژه زنان سرپرست خانوار در محله هرندي تهران بودند، گردآوری و سپس تحلیل شدند. یافته‌ها در قالب چهار مضمون اصلی شکل گرفتند: «سلب عاملیت در سایه نظام پدرسالارانه»، «خشونت نهادینه‌شده در خانواده و اجتماع»، «جنسیت به مثابه میدان بازنمایی سلطه مردانه» و «طرد چندلایه زنان». این مضامین نشان دادند که خشونت خانگی علیه زنان مهاجر تنها در سطح فردی و خانوادگی شکل نمی‌گیرد، بلکه ریشه در سطوح نهادی، فرهنگی و قانونی نیز دارد. بر این اساس، خشونت علیه زنان مهاجر افغان محصول برهم‌کنش پیچیده نابرابری جنسیتی، فقر، شرایط مهاجرت و ضعف حمایت‌های نهادی است. این یافته‌ها ضرورت طراحی مداخلات چندسطحی، شناسایی موانع قانونی و توسعه حمایت‌های اجتماعی برای کاهش آسیب و توانمندسازی این گروه از زنان را برجسته می‌سازد. **واژه‌های کلیدی:** خشونت شریک جنسی، مهاجران افغان، خشونت خانگی، رویکرد پدیدارشناسی کوالایزی.

۱. استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) a.pilevari@khu.ac.ir
۲. کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی گروه علوم اجتماعی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران pilvariali@gmail.com
۳. کارشناسی مددکاری اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران Yeganehjavid849@gmail.com
۴. کارشناسی مددکاری اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران Shivanasrolahi730@gmail.com

۱. مقدمه و بیان مسئله

خشونت شریک جنسی، هنوز هم در بسیاری از جوامع، به‌ویژه در بسترهای مردسالارانه، به‌عنوان موضوعی خصوصی و زنانه تلقی می‌شود؛ پدیده‌ای که خارج از مسئولیت یا توجه مردان تصور می‌گردد. این نگرش، خشونت خانگی را از حوزه عمومی و نظارت اجتماعی خارج کرده و تداوم آن را تسهیل می‌کند (شربتیان و همکاران، ۱۳۹۶؛ جوکس^۱ و همکاران، ۲۰۱۵). بر اساس گزارش صندوق جمعیت سازمان ملل، بیش از ۴۶٪ از زنان افغان در طول زندگی خود نوعی از خشونت توسط شریک زندگی‌شان را تجربه کرده‌اند (یونیسف، بی‌تا). همچنین، مطالعات نشان می‌دهد که حدود ۵۵/۹٪ از زنان متأهل افغان در یک سال گذشته مورد خشونت شریک زندگی قرار گرفته‌اند (احمدی و همکاران، ۲۰۲۲).

ساختارهای سنتی و باورهای فرهنگی مردسالارانه در افغانستان، زمینه‌ساز و تقویت‌کننده خشونت خانگی هستند. بر اساس این ساختارها مردان تصمیم‌گیرنده اصلی و نان‌آور تلقی می‌شوند و زنان در نقش‌های تابع و منفعل، مسئول حفظ آرامش و روابط خانوادگی شناخته می‌شوند (گومر^۲ و همکاران، ۲۰۲۲؛ مقدم، ۲۰۰۲). اعتراض و تقاضا برای خروج از این وضعیت در تضاد با نقش‌های فرهنگی تعریف شده برای این زنان است (یکه‌کار و حسینی، ۱۳۹۷). البته ارزش‌گذاری افراطی بر بکارت زنان و نگرانی از ناتوانی در ازدواج مجدد نیز عامل اثرگذاری در تداوم ماندن در روابط آزاردهنده است. به بیان دیگر فرهنگ مسلط نقش مهمی در شکل‌دهی به انتخاب‌ها و محدودیت‌های زنان دارد. ناگفته نماند تجربه‌های پیشین زنان از جنگ و درگیری‌های مسلحانه در افغانستان تأثیرات روان‌شناختی عمیقی داشته که آن‌ها را در برابر خشونت خانگی آسیب‌پذیرتر می‌کند. ضمن این‌که مطالعات حاکی از آن‌اند که استرس ناشی از جنگ و فقر، احتمال بروز خشونت خانگی توسط مردان را افزایش می‌دهد؛ به این ترتیب که مردان از طریق اعمال خشونت بر همسرانشان درصدد هستند حس ازدست‌رفته کنترل و قدرت را بازیابند (حیدر و همکاران، ۲۰۰۷؛ همتی و ایمانی، ۱۴۰۲). تجلیل مردانگی از سنین پایین و ثانویه بودن زنان منجر به احساس حقارت، بی‌کفایتی و ناتوانی آن‌ها و در نهایت تداوم سلطه و کنترل مردان در همه حوزه‌های زندگی این گروه از زنان می‌گردد (رای و چوی^۳، ۲۰۱۸). به عبارتی خشونت خانگی نه تنها محصول روابط فردی بلکه بازتاب فشارهای گسترده اجتماعی، سیاسی و تاریخی است. این وضعیت، حتی پس از مهاجرت نیز پابرجاست. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که زنان مهاجر، در مواجهه با خشونت خانگی در کشورهای مقصد با آسیب‌پذیری بیش‌تری روبه‌رو هستند (احمدی و همکاران، ۲۰۲۲). وابستگی اقتصادی و عاطفی به همسران، تطابق دشوار با سبک زندگی جدید، طرد و انزوای اجتماعی، موانع زبانی و محدودیت دسترسی به خدمات حمایتی، در کنار آنگ اجتماعی طلاق از جمله عوامل اثرگذار بر تشدید خشونت علیه این زنان است (سویله^۴، ۲۰۲۱؛ گلیایی^۵ و همکاران، ۲۰۲۳). از این‌رو مهاجرت شرایط پیچیده‌تری برای زنان ایجاد می‌کند.

بر اساس شواهد بین‌المللی، قربانیان خشونت خانگی تا ۴۲٪ بیش‌تر از زنان غیرقربانی نیازمند خدمات پزشکی و روان‌درمانی در حوزه‌هایی نظیر مشکلات سوء مصرف مواد و اختلالات اضطرابی هستند (هیساسو^۶ و همکاران، ۲۰۲۰؛ سازمان بهداشت جهانی، ۲۰۲۳). علاوه بر این، خشونت خانگی منجر به غیبت گسترده از کار و کاهش بهره‌وری می‌شود. برای مثال بر اساس

1. Jewkes
2. Qamar
3. Rai & Choi
4. Sweileh
5. Goliaei
6. Hisasue

مطالعه‌ای در آمریکا قربانیان هر سال ۸ میلیون روز کاری را از دست می‌دهند که معادل ازدست‌رفتن ۳۲۰۰۰ شغل است (وادن^۱ و همکاران، ۲۰۱۵). این امر در مورد زنان مهاجر افغان اهمیت بیش‌تری دارد، چراکه حذف آنان از چرخه اقتصادی یا فعالیت‌های درآمدزا موجب افزایش وابستگی‌شان به خدمات حمایتی می‌شود. علاوه‌براین، رسیدگی به موارد خشونت خانگی نیازمند مداخله پلیس، سیستم قضائی و حمایت حقوقی است. شواهد بین‌المللی نشان می‌دهد که افزایش خشونت خانگی موجب مصرف نزدیک به ۲۴٪ بودجه پلیس و پیش‌بینی بیش از ۱/۱ میلیارد دلار هزینه برای خدمات قضائی می‌شود (کریس^۲، ۲۰۲۳). به دلایلی نظیر آن‌چه آمد، خشونت خانگی نه‌تنها معضلی فردی و خانوادگی، بلکه مسئله‌ای اقتصادی و اجتماعی برای دولت‌ها و سازمان‌های حمایتی نیز محسوب می‌شود. به‌صورت کلی، در برخی کشورها، تا ۴۱٪ قربانیان خشونت خانگی نیازمند دسترسی همزمان به خدمات درمانی، حقوقی و اجتماعی بوده‌اند. این فشار ترکیبی بر نهادهای حمایتی ایرانی، به‌ویژه سازمان‌های مردم‌نهاد (NGOs) و مراکز ارائه‌دهنده خدمات بحرانی، نیازمند تخصیص منابع بیش‌تر، آموزش کارکنان و تقویت برنامه‌های جامع است. این در حالی است که خشونت خانگی تنها محدود به فرد قربانی نمی‌ماند، بلکه اثرات بلندمدتی بر سلامت روانی و جسمی فرزندان ایشان نیز دارد (ماچیس^۳ و همکاران، ۲۰۲۱؛ دیوریز^۴ و همکاران، ۲۰۲۱). فرزندان زنانی که مورد خشونت قرار می‌گیرند در معرض خطرات جدی مانند اختلالات رشدی، مشکلات رفتاری و اضطراب هستند (وو^۵ و همکاران، ۲۰۲۰) که پرداختن به آن‌ها، فشار قابل‌توجهی را بر سازمان‌های حمایتی وارد می‌سازد. درحال‌حاضر تعداد قابل‌توجهی از مخاطبان سازمان‌های مردم‌نهاد در ایران زنان مهاجر افغان و فرزندان‌شان هستند و تیم‌های ارائه‌دهنده خدمات در این مراکز همواره برای حمایت از این زنان با دشواری مواجه هستند، چراکه آن‌ها با کمی اغماض در تمامی موارد این خشونت‌ها را پذیرفته‌اند.

با وجود رشد پژوهش‌های داخلی در زمینه خشونت خانگی، بخش عمده مطالعات پیشین در ایران به زنان ایرانی پرداخته‌اند، تجربه زیسته زنان مهاجر افغان از خشونت در بستر فرهنگی و اجتماعی ایران و معنایی که آن‌ها به این خشونت می‌دهند، کم‌تر مورد توجه بوده است. علاوه‌براین، در مطالعات موجود درباره زنان مهاجر افغان، کم‌تر به موانع ساختاری در کنار سازوکارهای فرهنگی پرداخته شده است. ازاین‌رو؛ پرداختن به تجربه زنان مهاجر افغان نه‌تنها شکاف پژوهشی موجود را پر می‌کند بلکه می‌تواند به سیاست‌گذاری و ارائه خدمات مؤثرتر منجر شود. از نظر نگارندگان، تمرکز بر تقاطع تجربه خشونت زنان مهاجر افغان با ساختارهای فرهنگی، اجتماعی وجه تمایز اصلی این پژوهش نسبت به سایر پژوهش‌های موجود در این حوزه است. بر این اساس پژوهش حاضر با هدف فهم تجربه زیسته زنان مهاجر افغان از خشونت خانگی و با تمرکز بر روایت‌های ایشان، درصدد به‌تصویرکشیدن سازوکارهای فرهنگی و اجتماعی تداوم خشونت در میان این گروه از زنان است. پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارت‌اند از: چگونه زنان مهاجر افغان تجربه خشونت خانگی را در ایران معنا می‌کنند؟ و چه شرایطی زمینه آن را فراهم می‌کنند که زنان مهاجر افغان خشونت را به‌عنوان بخش طبیعی از زندگی بپذیرند؟ نگارندگان بر این باورند که از این طریق ارائه‌دهندگان خدمات ادراک عمیق‌تری از سازوکارهای شخصی، اجتماعی و ساختاری که این خشونت را بازتولید می‌کنند، به‌دست خواهند آورد.

1. Wathen
2. Cripps
3. Machisa
4. Devries
5. Vu

۲. چارچوب مفهومی

خشونت علیه زنان نه تنها نتیجه ویژگی‌های فردی، بلکه محصول ساختارهای اجتماعی و فرهنگی گسترده‌تری است که نابرابری جنسیتی را تقویت می‌کند. در نظام‌های پدرسالاری، ساختارهای اجتماعی به مردان قدرت و کنترل بیش‌تری می‌دهد. این ساختارها منجر به شکل‌گیری هنجارهایی می‌شوند که خشونت علیه زنان را توجیه یا تسهیل می‌کنند. در جوامعی با ارزش‌های پدرسالارانه قوی، مردان حق تسلط بر زنان را دارند که این تسلط در آشکالی نظیر خشونت خانگی تجلی می‌یابد (رودریگز-منس و سافرانوف^۱، ۲۰۱۲). هنجارهای پدرسالارانه با ایجاد روابط نامتقارن میان زنان و مردان، علاوه بر این که یک عامل خطر مستقیم برای خشونت خانگی هستند، با ایجاد موانع برای کمک و محافظت از قربانیان، به حفظ خشونت خانگی کمک می‌کنند.

در یک نظام پدرسالارانه، دولت‌ها اراده یا حتی توانایی لازم برای کنترل بر چنین موضوعی را ندارند و به تبع در این نظام‌ها قوانینی که خشونت خانگی را جرم‌انگاری کنند، وجود ندارند و یا به شدت ناکافی و ضعیف هستند. این شکل از تفکر، اجرای قوانین محدود و ضعیف موجود را نیز با دشواری مواجه می‌سازد و در نتیجه تقریباً در غالب موارد آزارگران از مجازات مصون هستند. مصونیت از مجازات به حفظ ترکیبی از خشونت ساختاری، نمادی، سیاسی و جنسیتی کمک می‌کند. در چنین نظام‌هایی، زنان ملزم به احترام و اطاعت هستند و در صورت نیاز از طریق اعمال زور این مهم محقق می‌شود. علاوه بر این، محدودیت‌های زنان در نهادهایی همچون خانواده و نیز محیط‌های کاری، تبعیت آن‌ها را تقویت می‌کند. فرصت‌های کم زنان در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی کنترل آن‌ها را بر زندگی‌شان کاهش داده و آن‌ها را به مردان وابسته می‌سازد (بیشاپ^۲، ۲۰۱۹؛ هاشمیان‌فر و همکاران، ۱۴۰۲).

در راستای آن‌چه آمد، عده‌ای بر این باورند تبعیض جنسیتی منشعب از زیست در نظام‌های پدرسالار یک شرط شبه‌ضروری - احتمالاً ناکافی - برای مشاهده خشونت است. تبعیض جنسیتی یک عامل علی برون‌زا است که نشان از اجتناب‌ناپذیری آشکال خشونت در زندگی اجتماعی است. اما بی‌تردید عواملی مانند سوء مصرف مواد در آزارگران، وابستگی اقتصادی و گاه‌ا اجتماعی زنان به مردان - که البته آن‌ها هم در غالب موارد متأثر از تبعیض جنسی هستند - نیز در این میان اثرگذارند (عبداللهی چندانق و همکاران، ۱۳۹۴). قربانیان خشونت، وقتی به‌طور مکرر با موقعیت‌هایی مواجه می‌شوند که در آن هیچ کنترلی بر شرایط خود ندارند، در نهایت منفعل و درمانده می‌شوند (امپینادو^۳ و دیگران، ۲۰۲۳). این وضعیت منجر به ایجاد درماندگی آموخته‌شده^۴ می‌شود، جایی که حتی واکنش‌های فرار نیز مسدود می‌شود. این زنان هر کنشی را بی‌ثمر می‌پندارند و حتی در موقعیت‌های ممکن برای تغییر منفعل می‌مانند. توصیه‌های مکرر خانواده‌ها به صبر، تحمل شرایط و عادی‌بودن خشونت و گاهی حتی تحسین اطرافیان از دوام این در رابطه خشونت‌آمیز، این درماندگی را تشدید کرده و زنان را به پذیرش وضع موجود به‌عنوان تنها گزینه سوق می‌دهد (والکر^۵، ۲۰۱۹؛ بلوت^۶ و همکاران، ۲۰۲۲).

1. Rodríguez-Menés & Safranoff

2. Bishop

3. Empinado

4. learned helplessness

5. Walker

6. Bellot

البته این درماندگی صرفاً محصول روابط بین فردی خشونت آمیز نیست، بلکه در دل یک ساختار فرهنگی-اجتماعی گسترده تر بازتولید می شود. ساختاری که کونل^۱ (۲۰۰۵) آن را مردسالاری هژمونیک می نامد. مردسالاری هژمونیک اشاره به شکلی از مردانگی دارد که در یک نظم جنسیتی، به عنوان تُرم مطلوب و مشروع تثبیت می شود و از طریق نهادهایی چون خانواده، دین، آموزش، و رسانه ها بازتولید می گردد (کونل و همکاران، ۲۰۰۵؛ هرون^۲ و همکاران، ۲۰۲۲). این نوع مردانگی نه تنها مردان را در موقعیت سلطه قرار می دهد، بلکه سایر اشکال مردانگی و نیز زنانگی را نیز به حاشیه می راند. در چنین ساختاری، زن ایده آل، فردی فداکار، مطیع و پذیرنده خشونت معرفی می شود؛ کسی که بقا و مشروعیت هویت زنانه اش در گرو پایداری در ازدواج - حتی در شرایطی که تحت خشونت هستند - در نظر گرفته می شود. این بازنمایی فرهنگی به ایجاد و تقویت باورهای مانند «زن نباید شکایت کند»، «زن باید تحمل کند»، یا «خشونت از سر دوست داشتن است» منجر می شود (ایسما و برون^۳، ۲۰۲۲).

مردسالاری هژمونیک نه تنها خشونت را طبیعی جلوه می دهد، بلکه هرگونه مقاومت را نیز به مثابه انحراف از نقش جنسیتی زنانه تلقی کرده و آن را با شرم و طرد اجتماعی همراه می سازد (دوباش و دوباش^۴، ۲۰۰۴). در این فضا، تصمیم به ترک رابطه نیازمند شکستن لایه هایی از ترس، تابو، باورهای فرهنگی و احساس بی قدرتی است، چراکه هنجارهای اجتماعی، احساس درماندگی زنان را تقویت کرده و آن را به عنوان یک واقعیت تغییرناپذیر جلوه می دهند (راتل^۵، ۲۰۲۲؛ قلی پور و همکاران، ۱۳۹۳).

این فرآیند در مورد زنان مهاجر ابعاد مضاعفی پیدا می کند. آنان اغلب با هابیتوس هایی وارد جامعه میزبان می شوند که محصول زمینه های فرهنگی و اجتماعی کشور مبدأ است. برای مثال، در هابیتوس زنان افغان، نقش های جنسیتی سنتی، مردان را در موقعیت سلطه قرار داده است. پیوند این هابیتوس با ساختارهای تبعیض آمیز و نابرابر جامعه میزبان، آنان را در میدانی مملو از مانع قرار می دهد. فقدان سرمایه اقتصادی (شغل و درآمد پایدار)، سرمایه اجتماعی (شبکه های حمایتی) و سرمایه فرهنگی (زبان و مدارک معتبر) منجر به افزایش وابستگی زنان مهاجر به همسرانشان می شود (بورديو، ۱۹۹۸) این گونه به نظر می رسد که زنان مهاجر در مرز میان دو هابیتوس زندگی می کنند؛ هابیتوس مبدأ که بر سلطه مردانه استوار است و هابیتوس مقصد که با وجود گفتمان های ظاهری برابری، آکنده از تبعیض های ساختاری و فرهنگی است. این دوگانگی فشار مضاعفی بر زنان وارد می کند. آن ها در هیچ یک از این دو میدان امکان کنش گری ندارند و در نتیجه خشونت خانگی را شدیدتر، پیچیده تر و پایدارتر تجربه می کنند (سیگ واردزdotتر^۶ و همکاران، ۲۰۲۳). بر این اساس تبعیض علیه زنان مهاجر افغان صرفاً جمع جبری زن بودن و مهاجر بودن آن ها نیست. آن ها از خشونت و محرومیت تجربه متفاوت تری خواهند داشت. دسترسی این زنان به خدمات حمایتی و نظام قضایی محدود است. نداشتن اقامت یا وابستگی قانونی به همسر مانع شکایت و ترک رابطه شان می شود. به عبارت دقیق تر خشونت برای زنان مهاجر تجربه ای چند لایه است (کرنشاو^۷، ۱۹۹۱).

بر این اساس، چارچوب مفهومی این پژوهش بر رویکرد فمینیستی با تمرکز بر نظریه مردسالاری هژمونیک (کونل، ۲۰۰۵) و پیوند آن با خشونت ساختاری و نمادین (امپینادو و دیگران، ۲۰۲۳) و نیز نظریه درماندگی آموخته شده (والکر، ۲۰۱۹) استوار است. این سه چشم انداز نظری امکان تحلیل چندلایه از تجربه زنان مهاجر افغان در ایران را فراهم می سازند. در سطح کلان،

1. Connell
2. Heron
3. Eisma & Browne
4. Dobash & Dobash
5. Ratele
6. Sigvardsdotter
7. Crenshaw

نظریه مردسالاری هژمونیک نشان می‌دهد که چگونه روابط نابرابر قدرت و فرهنگ، خشونت خانگی را به ابزاری برای بازتولید سلطه مردان بدل می‌کند. در سطح میانی، پیوند با خشونت ساختاری و نمادین آشکار می‌سازد که مهاجربودگی، تبعیض قانونی و طرد اجتماعی چگونه زمینه‌های آسیب‌پذیری این زنان را تشدید می‌کنند و در سطح خرد، نظریه در ماندگی آموخته‌شده توضیح می‌دهد که چگونه چرخه مکرر خشونت، همراه با نبود حمایت نهادی و فشارهای فرهنگی، زنان را به سمت پذیرش، سکوت یا ناتوانی در خروج از روابط خشونت‌بار سوق می‌دهد. انتخاب این چارچوب‌ها به طور مستقیم از میدان تحقیق برآمده است؛ چراکه روایت‌های زنان در مصاحبه‌ها نشان می‌دهد تجربه آنان از خشونت، نه تنها در بستر روابط خانوادگی، بلکه در پیوند با مهاجربودگی، فقر و حاشیه‌نشینی معنا پیدا می‌کند.

انتخاب این رویکردها با توجه به ماهیت افراد مورد مطالعه - یعنی زنان مهاجر افغان در ایران - صورت گرفته است؛ گروهی که هم‌زمان در معرض تبعیض جنسیتی، ساختاری و مهاجربودگی قرار دارند و تجربه آن‌ها از خشونت، درهم‌تنیده با این لایه‌ها است.

۳. پیشینه تجربی

در بررسی پیشینه تجربی مرتبط با موضوع "شناسایی علل خشونت خانگی از منظر زنان مهاجر افغان"، مطالعاتی انجام شده است که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود. مرتضوی و همکاران (۱۴۰۳) در مطالعه‌ای با عنوان "شناسایی عوامل مؤثر بر خشونت خانگی علیه زنان ایرانی دارای همسر مهاجر افغانستانی" با استفاده از روش کیفی و مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساختاریافته، به این نتیجه رسیدند که عواملی مانند ویژگی‌های شخصی زنان (سن، تحصیلات، وضعیت اقتصادی)، ویژگی‌های همسران افغانی (وضعیت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی) و عوامل خانوادگی و اجتماعی (فشارهای فرهنگی و نگرش‌های جامعه) در افزایش خشونت خانگی علیه این زنان نقش دارند. فتحی و درخشانی (۱۴۰۲) در پژوهشی با عنوان "واکاوی چالش‌های زنان مهاجر افغانستانی دارای همسر مصرف‌کننده مواد" با استفاده از روش کیفی و مصاحبه‌های عمیق، نشان دادند که این زنان با چالش‌هایی مانند طرد اجتماعی، خشونت همسر، آنگ مضاعف، فقر ترکیبی، مشکلات بهداشت روان و دل‌زدگی زناشویی مواجه هستند. علاءالدینی و رحیمی (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان "زنان مهاجر افغانستانی در تهران: تجربه‌های زیسته و دسترسی به امکانات" با روش کیفی و مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته، به این نتیجه رسیدند که زنان مهاجر افغان در تهران با محدودیت‌هایی در دسترسی به خدمات رسمی مواجه‌اند و عمدتاً از طریق مؤسسات غیردولتی و خیریه‌ها نیازهای خود را تأمین می‌کنند.

حامدیان (۲۰۲۴) در مطالعه‌ای با عنوان "تجربه‌های زنان مهاجر ایرانی و افغان در سوند: خشونت خانگی در دوران پاندمی کووید-۱۹" بیان داشتند که قرنطینه باعث افزایش حضور اجباری در کنار فرد آزارگر شده و شدت خشونت را افزایش داده است. محدودشدن تماس با دوستان، مراکز اجتماعی و خدمات حمایتی ناشی از کووید باعث شده زنان بیش‌تر در انزوا قرار گیرند. از طرفی بسیاری از این زنان دسترسی مناسبی به اطلاعات و منابع حمایتی نداشتند. نویسنده در این مطالعه تأکید دارد که در بحران‌های مشابه، باید رویکردهای ویژه‌ای برای محافظت از زنان مهاجر در نظر گرفته شود. یافته‌های مطالعه افروز^۱ و همکاران (۲۰۲۳) با عنوان "موانع زنان افغان برای جستجوی کمک در مواجهه با خشونت خانگی در استرالیا" نشان داد که بسیاری از زنان به دلایلی مثل ترس از بی‌آبرویی، فشار خانواده، وابستگی مالی، ترس از ازدست‌دادن فرزندان یا اقامت، و همچنین ناآشنایی

1. Afrouz

با زبان و سیستم‌های خدمات اجتماعی، از کمک‌خواهی خودداری می‌کنند. ارائه‌دهندگان خدمات معمولاً درک درستی از زمینه‌های فرهنگی این زنان ندارند. آن‌ها تأکید می‌کنند که خدمات باید از نظر فرهنگی حساس‌تر طراحی شوند. نتایج مطالعه احمد^۱ (۲۰۲۱) با عنوان "خشونت علیه زنان مهاجر افغان در کانادا: تأثیرات فرهنگی بر رفتارهای جستجوی کمک" حاکی از آن است که حفظ آبرو، نگرانی از قضاوت‌های جامعه، شرم و سکوت فرهنگی از جمله عوامل بازدارنده در گزارش‌دهی یا مراجعه به مراکز حمایتی هستند. بسیاری از زنان بین ماندن در یک رابطه آزاردهنده و از دست دادن حمایت اجتماعی و خانوادگی، دومی را سخت‌تر می‌دانند. این مطالعه لزوم آموزش میان‌فرهنگی برای مشاوران و مددکاران را گوشزد می‌کند. غفورینیا و ایستیل^۲ (۲۰۲۱) ضمن مطالعه‌ای با عنوان "تجربه‌های جستجوی کمک بازماندگان خشونت خانگی در میان مهاجران مسلمان در استرالیا" عنوان داشتند که زنان مهاجر مسلمان با مجموعه‌ای از موانع هم‌زمان مواجه‌اند: موانع فرهنگی (مثل تابو بودن طلاق)، موانع اجتماعی (ترس از قضاوت یا طرد شدن) و موانع ساختاری (عدم آشنایی با زبان و خدمات حمایتی). بسیاری از آنان پیش از رسیدن به حمایت مؤثر، تجربیات منفی با پلیس یا مراکز پشتیبانی داشته‌اند. محققان این مطالعه بر نیاز به رویکردی چندلایه و بین‌فرهنگی در حمایت از این زنان تأکید دارند.

بررسی پژوهش‌های انجام‌شده در این حوزه حاکی از آن است که مطالعات به‌شدت اندکی درخصوص موضوع خشونت خانگی و مهاجران افغان در ایران انجام شده است. از این تعداد اندک، یک مطالعه به بررسی خشونت خانگی مردان افغان علیه همسران ایرانی پرداخته است (مرتضوی و همکاران، ۱۴۰۳) و دو پژوهش دیگر که زنان مهاجر افغان را هدف قرار داده‌اند، یکی چالش‌های این زنان در ارتباط با همسران مصرف‌کننده مواد را بررسی کرده و دیگری به دسترسی آنان به امکانات و خدمات در ایران تمرکز دارد (فتحی و درخشانی، ۱۴۰۲؛ علاءالدینی و رحیمی، ۱۴۰۰). در میان این پژوهش‌ها، مطالعه‌ای که به درک و تفسیر تجربیات خشونت خانگی زنان مهاجر افغان پرداخته و به بررسی معنا و زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و فردی خشونت خانگی از نگاه این زنان پرداخته، وجود ندارد. این در حالی است که ارائه‌دهندگان خدمات در سازمان‌های مردم‌نهاد بخش قابل توجهی از اقداماتشان را معطوف به موضوع خشونت علیه این زنان و فرزندانشان کرده‌اند. پژوهش‌هایی از این جنس می‌تواند کمک قابل توجهی به پرکردن خلاءهای مطالعاتی و بهبود اقدامات حمایتی در این حوزه نماید.

۴. روش‌شناسی

این پژوهش با رویکرد کیفی و بر مبنای روش پدیدارشناسی تفسیری انجام شد. انتخاب این رویکرد از آن جهت صورت گرفت که هدف مطالعه، فهم عمیق تجربه زیسته زنان مهاجر افغان از خشونت خانگی بود؛ تجربه‌ای که فراتر از توصیف رویدادها، نیازمند تفسیر زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و روانی درهم‌تنیده است. پدیدارشناسی تفسیری، برخلاف رویکرد توصیفی که بر بازنمایی دقیق پدیده تأکید دارد (جورجی^۳، ۲۰۰۹)، به پژوهش‌گر این امکان را می‌داد که معنای این تجربه‌ها را در بستر زندگی آن‌ها تحلیل کند (اسمیت^۴ و همکاران، ۲۰۰۹).

مشارکت‌کنندگان شامل ۱۸ زن مهاجر افغان بودند که تحت حمایت مراکز ارائه‌دهنده خدمات به زنان سرپرست خانوار در محله هرندي تهران قرار داشتند. لازم به یادآوری است که تعداد قابل توجهی از زنان مراجعه‌کننده به این مراکز شاغل نیستند^۵ و تنها

1. Ahmed
2. Ghafournia & Eastal
3. Giorgi
4. Smith

۵. به دلایلی نظیر عدم تمایل این زنان به اشتغال، ممانعت همسرانشان از اشتغال ایشان و در مواردی محدودیت مراکز ارائه‌دهنده خدمات در ایجاد فرصت‌های شغلی برای ایشان

دریافت‌کننده بسته‌های معیشتی و خدمات آموزشی خصوصاً برای فرزندان‌شان هستند. به عبارت دیگر، گروهی از آنان بر اساس تعریف‌های ارائه‌شده از زن سرپرست خانوار در این مقوله نمی‌کنند، با این حال در مراکزی که گروه هدفشان زنان سرپرست خانوار است، خدمات دریافت می‌کنند.

انتخاب این تعداد، با وجود آن‌که در پدیدارشناسی اغلب نمونه‌های کوچک‌تر (بین ۶ تا ۱۲ نفر) توصیه می‌شود (کرسول و پوث^۱، ۲۰۱۸؛ اسمیت و همکاران، ۲۰۰۹)، بر مبنای دو ملاحظه روشی صورت گرفت: نخست، تنوع تجربه‌ها در میان زنان مهاجر افغان به دلیل تفاوت در شرایط اقامت، شرایط خانوادگی و اقتصادی ایجاد می‌کرد که طیف گسترده‌تری از روایت‌ها گردآوری شود؛ دوم، مطالعات جدیدتر نشان داده‌اند که در صورت ناهمگونی افراد مورد مطالعه، افزایش حجم نمونه به ۱۵ تا ۲۰ نفر می‌تواند برای اشباع داده‌ها و دستیابی به غنای تحلیلی مفید باشد (واسیلیو^۲ و همکاران، ۲۰۱۸). معیار ورود مشارکت‌کنندگان به شرح ذیل بود:

- رضایت آگاهانه و داوطلبانه برای شرکت در پژوهش
- تجربه خشونت خانگی به صورت خاص خشونت جسمی
- سکونت در ایران به مدت حداقل یک سال

دامنه سکونت مشارکت‌کنندگان در ایران بین ۱ تا ۱۶ سال متغیر بود. این تنوع آگاهانه لحاظ شد تا پژوهش بتواند هم تجربه زنانی را که به تازگی با محیط اجتماعی و قانونی ایران مواجه شده‌اند، و هم تجربه زنانی را که طی سال‌ها در معرض فرایندهای سازگاری، تبعیض یا تغییرات فرهنگی قرار گرفته‌اند، پوشش دهد.^۳ لازم به یادآوری است همسران این زنان جملگی افغانستانی بودند.

داده‌ها از طریق مصاحبه نیمه‌ساختاریافته جمع‌آوری شدند. هر مصاحبه بین چهل تا نود دقیقه طول کشید. در ابتدا توضیح مختصری درباره خشونت و آشکال آن به مصاحبه‌شونده ارائه شد. سپس مصاحبه‌ها با سؤالاتی مثل این‌که «میتونی در مورد یکی از موقعیت‌هایی که توی اون همسرت کتک زده، یا بهت فحش داده و... حرف بزنی؟ توصیف کنی که چه اتفاقی افتاد؟»، «بیش‌تر کی -چه زمانی- این اتفاق‌ها میفته؟» شروع می‌شد. بر اساس پاسخ‌های شرکت‌کنندگان، سؤالات مشخص‌تری پرسیده شد، مثل این‌که «به نظرت چی باعث میشه این اتفاق‌ها بیفته؟» یا «چه چیزی باعث میشه نتونی ازش شکایت کنی؟»، «به نظرت اگر افغانستان بودی رفتارهای همسرت با الان فرق داشت؟» در صورت نیاز از آن‌ها خواسته می‌شد پیش‌تر توضیح دهند یا مثال بزنند. انجام مصاحبه‌ها تا رسیدن به اشباع اطلاعات یعنی نقطه‌ای که داده‌ها تکرار می‌شد، ادامه یافت. نمونه‌گیری به صورت هدفمند انجام شد. در مرحله نخست، مددکاران اجتماعی و روانشناسان مرکز که در تعامل مستقیم با زنان بودند، برخی از مشارکت‌کنندگان بالقوه را معرفی کردند. در ادامه و با پیشرفت تحلیل مصاحبه‌ها، نمونه‌های بعدی بر پایه یافته‌های حاصل از مصاحبه‌های پیشین و شکاف‌های اطلاعاتی انتخاب شدند. مشخصات جمعیتی مصاحبه‌شوندگان در جدول شماره ۱ قابل مشاهده است.

جدول شماره ۱: مشخصات جمعیتی مصاحبه‌شوندگان

1. Creswell & Poth
2. Vasileiou

۳. یافته‌های مطالعه حاکی از آن بود که الگوهای کلی خشونت خانگی و موانع خروج از چرخه خشونت در میان مشارکت‌کنندگان با سال‌های اقامت متفاوت، مشترک بودند؛ شاید به این دلیل که موضوعات فرهنگی غلبه معناداری در این حوزه دارد.

ردیف	نام	سن	تحصیلات	شغل	مدت حضور در ایران (سال)	تعداد فرزندان	سن همسر	شغل همسر
۱	فریبا	۲۷	بی سواد	پاک کردن سبزی	۵	۵	۴۵	بیکار
۲	مهربانو	۳۴	بی سواد	خانه دار	۳	۶	۳۸	جمع آوری ضایعات
۳	فرشته	۲۸	ابتدایی	خانه دار	۲	۲	۴۷	چرخ کشی در بازار
۴	گلنور خانم	۴۱	بی سواد	خانه دار	۱۶	۴	۵۶	جمع آوری ضایعات
۵	رحیمه	۲۹	بی سواد	خانه دار	۹	۵	۴۵	جمع آوری ضایعات
۶	خورشید	۳۳	بی سواد	خانه دار	۸	۶	۶۰	بیکار
۷	معصومه	۲۱	متوسطه اول	وسط کار (خیاط)	۱	۱	۴۹	جمع آوری ضایعات
۸	حکیمه	۲۹	ابتدایی	نظافت کار	۴	۴	۳۴	کارگر مغازه
۹	رفیعه	۲۸	بی سواد	خانه دار	۳	۳	۴۲	بیکار
۱۰	بیبا	۲۵	ابتدایی	خانه دار	۵	۲	۲۹	چرخ کشی در بازار
۱۱	عایشه	۲۰	ابتدایی	خانه دار	۲	-	۳۰	کارگر ساختمان
۱۲	پروین	۳۶	بی سواد	جمع آوری پلاستیک	۵	۶	۶۲	جمع آوری ضایعات
۱۳	خدیجه	۳۵	بی سواد	خانه دار	۱۲	۴	۴۰	چرخ کشی در بازار
۱۴	طلا	۴۱	بی سواد	خانه دار	۱۵	۵	۴۲	چرخ کشی در بازار
۱۵	رعنا	۲۰	متوسطه دوم	وسط کار (خیاط)	۱	-	۳۲	چرخ کشی در بازار
۱۶	حمیده	۲۴	ابتدایی	خانه دار	۲	۲	۳۰	چرخ کشی در بازار
۱۷	رخشان	۳۱	بی سواد	خانه دار	۲	۵	۴۵	کارگر جوراب بافی
۱۸	نادره	۲۹	بی سواد	خانه دار	۵	۵	۴۲	کارگر شهرداری

با توجه به ماهیت حساس موضوع خشونت خانگی و عدم تمایل غالب مشارکت کنندگان به افشاء خشونت، جلب اعتماد آن‌ها فرآیندی تدریجی بود. پژوهش‌گران در مراکز ارائه دهنده خدمات به زنان سرپرست خانوار در محله هرندي، با عنوان مددکار اجتماعی به صورت داوطلبانه یا پاره وقت همکاری‌هایی داشتند. حضور قبلی ایشان در این مراکز، زمینه آشنایی اولیه با این زنان و ایجاد تصویری قابل اعتماد از آن‌ها را فراهم آورده بود. افزون بر این، معرفی پژوهش‌گران از سوی مددکاران اجتماعی ثابت این مراکز نیز احتمالاً سبب شد مشارکت کنندگان، آن‌ها را قابل اعتماد ارزیابی کنند.

ضمن این‌که در جلسات غیررسمی پیش از مصاحبه، هدف مطالعه با زبانی ساده و غیرقضاوت‌گر توضیح داده شد و بر محرمانگی کامل اطلاعات، ناشناس ماندن هویت، و استفاده صرفاً پژوهشی از داده‌ها تأکید گردید. همچنین به این زنان اطمینان داده شد که شرکت در مطالعه کاملاً داوطلبانه است، پاسخ‌گویی به هیچ پرسشی اجباری نیست و آنان می‌توانند در هر

زمان مصاحبه را متوقف کنند یا از ادامه مشارکت منصرف شوند. در مواردی که اعتماد کامل برای ضبط صدا شکل نگرفت - ۴ مورد-، پژوهش گر مطابق خواست مشارکت کنندگان تنها به یادداشت برداری اکتفا کرد.

مصاحبه‌های ضبط شده کلمه به کلمه پیاده سازی شدند. کدگذاری و تحلیل داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها توسط پژوهش گر اصلی صورت گرفت. برای این منظور از روش تحلیل هفت مرحله‌ای کولایزی بهره گرفته شد (Colaizzi, 1978): (۱) متن پیاده شده مصاحبه‌ها چندین بار به دقت خوانده شد. (۲) عبارات و جملات ضروری و مرتبط با پدیده استخراج شد. (۳) برای عبارات و جملات برجسته شده، یک توصیف کوتاه از معنی پنهان در آن نوشته شد که خوشه‌های مضمونی - زیرمقوله‌ها - را تشکیل دادند. (۴) خوشه‌های مضمونی به دست آمده در درون دسته‌های مختلف با عنوان مضامین - مقوله قرار گرفتند. (۵) مضامین در یک توصیف روایتی ترکیب شدند که تجربیات مشترک زنان مهاجر افغان از خشونت را در برمی گرفت. (۶) پژوهش گران با بازگشت به مضامین استخراج شده، به ترسیم ساختاری بنیادین از تجربه زیسته زنان مهاجر افغان از خشونت خانگی پرداختند. ساختار آشکار شده بیان گر درهم تنیدگی عوامل فردی، خانوادگی، فرهنگی، اجتماعی و نهادی در تولید و بازتولید خشونت علیه زنان مهاجر بود. (۷) در مرحله نهایی برای افزایش اعتبار و پایایی داده‌ها، از روش بازبینی توسط متخصصان استفاده شد. یکی از اساتید دانشگاه با تخصص مددکاری اجتماعی و دو نفر از اعضای تیم خدمات رسان در مرکز (که به دلیل تجربه کار طولانی مدت با این گروه هدف، آشنایی کامل با زبان، اصطلاحات و بافت فرهنگی ایشان داشتند) مرور شد و در تعدادی موارد بازخوردهایی نیز دریافت شد. علاوه بر این، از برخی از مشارکت کنندگان پس از تحلیل اولیه برای بازبینی نتایج اولیه دعوت شد تا از درستی تفسیر داده‌ها اطمینان حاصل شود و در نهایت یک نفر برای این منظور اعلام آمادگی نمود.

از نظر رعایت ملاحظات اخلاقی، پیش از انجام مصاحبه‌ها، هدف مطالعه به صورت روشن و شفاف برای مشارکت کنندگان توضیح داده شد و اطمینان حاصل شد که مشارکت ایشان کاملاً داوطلبانه است. همچنین به آن‌ها تأکید شد که عدم تمایل برای شرکت در این پژوهش هیچ گونه تأثیر منفی بر دریافت خدماتشان از مرکز نخواهد داشت. از تمام مشارکت کنندگان رضایت نامه آگاهانه دریافت شد و بر رعایت محرمانگی اطلاعات و حفظ هویت شخصی آن‌ها تأکید شد. با این حال تأکید شد آن‌ها هر زمان تمایل داشته باشند می توانند به سؤالات پاسخ ندهند یا از ادامه مصاحبه انصراف دهند. کلیه اطلاعات جمع آوری شده تنها برای اهداف پژوهشی مورد استفاده قرار گرفت.

۴. یافته‌ها

پس از تحلیل و بررسی داده‌ها، ۱۶ خوشه مضمونی و ۴ مضمون اصلی شناسایی شد (جدول ۲). ۴ مقوله اصلی در ادامه بررسی می شود.

جدول شماره ۲: ادغام خوشه‌های مضمونی در مضامین

مضامین	خوشه‌های مضمونی
سلب عاملیت در سایه نظام پدرسالارانه	دعوت فرهنگ به سکوت زنان، آنگ اجتماعی طلاق، نگرش‌ها و هیجانات بازدارنده زنان، باور زنان به جنس دوم بودنشان، القای ناتوانی به زنان، فرزندان پاشنه آشیل مادران، اقتصاد؛ عاملی برای وابستگی و تداوم خشونت، هراس از افشاگری
خشونت نهادینه شده در خانواده و اجتماع	بازتولید خشونت از طریق ساختار خانواده گسترده، بی تفاوتی یا سکوت اجتماعی نسبت به خشونت خانگی

زوال مردانگی و انتقال خشونت به زن، بدن زنان در کنترل مردان، بیماری تسهیل‌گر خشونت	جنسیت به مثابه میدان بازنمایی سلطه مردانه
فقدان شبکه حمایتی، سلب حمایت و ایجاد انزوا برای تداوم تسلط، به حاشیه‌راندگی قانونی و نهادی زنان مهاجر	طرد چندلایه زنان

۴-۱. سلب عاملیت در سایه نظام پدرسالارانه

دعوت فرهنگ به سکوت زنان

در بافت فرهنگی زنان مهاجر، خشونت خانگی اغلب امری طبیعی‌سازی شده است که زنان را از هرگونه واکنش رسمی یا اعتراضی باز می‌دارد. بسیاری از آنان به دلیل هنجارهای مسلط، مراجعه به سیستم قضایی را خارج از عرف می‌دانند. «ما عادت نداریم. تو رسم ما نیست. ما فکر می‌کنیم بریم جایی [منظور آگاه شکایت کنیم] آبروی زن میره. کلاتری و اینارو ما نمی‌ریم» (طلا، ۴۱ ساله).

به عبارتی سکوت برای این زنان، نه یک انتخاب فردی، بلکه ضرورتی اجتماعی است که با آبرو و حیثیت پیوند خورده است و هرگونه اعتراض از جانب آن‌ها، به نوعی شکستن مرزهای فرهنگی محسوب می‌شود. «هیچ کاری ام نکردم چون ما عادت نداریم وقتی شوهرمان مارا کتک می‌زنه، هی داد و بیداد کنیم و از خانه بریم بیرون و تو رسم ما نیست» (پروین، ۳۶ ساله).

معدود زنانی هم که تصمیم به افشای خشونت نزد اطرافیان می‌گیرند، با مقاومت مادران خود مواجه می‌شوند. «وقتی می‌خواستم در موردش به برادرهام بگم ... مادرم می‌گفت زشته جلوی داداش هایت» (رفیعه، ۲۸ ساله). به طور کلی، این زنان خود را مجاز به ابراز احساسات نمی‌دانند.

«ما خیلی بی‌چاره هستیم، من در خفا خیلی ناراحت هستم. اما نمی‌تونم حتی پیش کسی درد دلم رو بگم» (خورشید، ۳۳ ساله).

در فرهنگ این زنان، خشونت متقابل علیه مرد، نه فقط غیرقابل قبول، بلکه ننگ محسوب می‌شود.

«بزرگ‌ترین عیب واسه یک زن اینه که دست روی شوهرش بلند کنه» (پروین، ۲۴ ساله).

«عیب یک زن که مرد رو بزنه. اونوقت بهش میگن زن روی شوهر دست بلند کرده» (حمیده، ۲۴ ساله).

خدیجه (۳۵ ساله) حتی برای دفاع از خودش هم احساس تقصیر و دلسوزی نسبت به همسرش می‌کرد: «اگر من بزنمش یکی پیدا می‌شه بگوید زشت است ... دلم می‌سوزه براش پیرمرده. من فقط پیرهنشو می‌گیرم که نتونه بزنه».

انگار آن‌ها به جای یک معترض در نقش حامی قرار می‌گیرند. ترس از برچسب خوردن و ازدست دادن آبرو، این زنان را از استفاده از نهادهای رسمی باز می‌دارد و در نتیجه امکان تغییر وضعیت از آنان سلب می‌شود. فرشته (۲۸ ساله) می‌گفت: «هفته‌ای دوبار کتکم می‌زنه ... بدم می‌زنه ... مددکار گفت بیا بریم پزشکی قانونی اطلاع بده. ولی من نرفتم. گفتم به هیچ عنوان پزشکی قانونی نمی‌رم».

انگ اجتماعی طلاق

طلاق در فرهنگ زنان مهاجر، نه تنها راه حل خشونت تلقی نمی شود، بلکه خود به عنوان یک تابوی سنگین و مایه بی آبرویی دیده می شود. روایت ها نشان داد که زنان تحت فشار شدید خانواده و جامعه، حتی فکر کردن به طلاق را سرزنش آمیز و ناپذیرفتنی می دانند. روایت گلنور خانم (۴۱ ساله) به خوبی نشان دهنده این موضوع است:

«یک بار وقتی رفتم پیش مادرم و گفتم می خواهم طلاق بگیرم ... گفت زشت است جلوی فامیل. این بار آخرت باشه که این حرف رو می زنی».

به عبارتی طلاق نه یک انتخاب فردی، بلکه لکه ای بر آبروی جمعی خانواده تلقی می شود.

«ما مانم من را نصیحت می کرد. زن باید ازدواج کنه و فقط با شوهرش باشه و تا آخر عمر هر اتفاقی هم افتاد ازش اطاعت کنه» (عایشه، ۲۰ ساله).

از روایت این زنان این گونه به نظر می رسد که ازدواج بدون اندیشیدن به طلاق یک تکلیف اخلاقی است، حتی اگر توام با شدیدترین اشکال خشونت باشد. برای تعدادی از این زنان مرگ واقع بینانه تر از طلاق به نظر می رسید.

«دوستان افغانستان در ایران طلاق نمی گیرند. ما بمیریم و زنده شویم هم طلاق نمی گیریم» (خورشید، ۳۳ ساله).

این زنان به خوبی آگاهند که طلاق اغلب با انگ های جنسی همراه می شود و تردیدی در عفت و اخلاق ایشان به وجود خواهد آورد.

«اگر طلاق بگیرند می گویند زن شهوتش بزرگ است» (فریبا، ۲۷ ساله).

«ما افغانی ها به غیر از سکوت در برابر شوهرهای مان کار دیگری نمی توانیم بکنیم چون می گویند حتماً یکی دیگر رو می خواد یا حتماً مشکلی دارد» (رعنا، ۲۰ ساله).

فقدان الگوی عینی، قبح طلاق را چند برابر می کند و امکان تصور آن را از بین می برد.

«من کسی نمی شناسم که توی فامیل طلاق گرفته باشه» (حمیده ۲۴ ساله).

در چنین شرایطی، طلاق به قدری تابو می شود که حتی گزینه هایی چون خودکشی قابل تصورتر از جدایی است.

«هیچ وقت به فکر مم نرسیده که طلاق بگیرم. فکر خودکشی کردم ولی فکر طلاق نکردم» (مهربانو، ۳۴ ساله).

افزون براین، زنان احساس می کنند طلاق به بی ارزشی آنان می انجامد. در چنین فضایی تحمل خشونت، نه تنها گزینه ممکن، بلکه گاه فضیلت و عامل تحسین اطرافیان معرفی می شود. طلا (۴۱ ساله) در این خصوص می گوید:

«طلاق باعث میشه پیش فامیل بی قدر و بی ارزش بشی. این شرایط بهتر است تا این که طلاق بگیری ... تازه هر کی تحمل کنه، مردم میگن چه زن باقدر و ارزشیه».

نگرش ها و هیجانات بازدارنده زنان

زنان، نه تنها با محدودیت های فرهنگی و اجتماعی مواجه اند، بلکه به تبع نوع نگرش و نیز تجربه برخی هیجانات تصور می کنند توانایی تغییر ندارند. حمیده (۲۴ ساله) در این خصوص می گوید:

«تا الآن که نتونستم کاری بکنم. فکر نمی کنم بتونم کاری بکنم».

رفیعه (۲۸ ساله) نیز عنوان می کرد:

«من که کاری که از دستم برنمیاد».

برخی دیگر با امیدی منفعلانه به تغییر همسرشان چشم دوخته اند.

«موندم که خوب شه ... به خاطر بچه هاش باید خوب بشه» (طلا، ۴۱ ساله).

«شاید بچه‌ها بزرگ بشن. شرم کنه» (خورشید، ۳۳ ساله).

با این حال، گروهی دیگر حتی امیدی به تغییر نمی‌بینند.

«آدمی که بد اخلاق و بد ذات باشه هیچ جوره خوب نمی‌شه» (معصومه، ۲۱ ساله).

پذیرش خشونت به عنوان سرنوشت یا تقدیر الهی نیز در روایت‌های این زنان پُررنگ بود.

«باید تحمل کنی چون خدا این اخلاق رو بهش داده» (عایشه، ۲۰ ساله).

«طالع است همش همش دست خدا است» (نادره، ۲۹ ساله).

برخی هم با کوچک‌سازی خشونت روانی تلاش می‌کنند شرایط خود را تحمل‌پذیرتر سازند.

«حالا سَروصدا بکنه ولی دست بزن نداشته باشه» (معصومه، ۲۱ ساله).

در نهایت، شماری از زنان حتی خود را مقصر می‌دانستند.

«همسرم دوست داشت من همش بهش برسم... من بچه‌ها که او مدن کم کاری کردم» (رفیعه، ۲۸ ساله).

«دوست داشتم مددکار به راهنمایی‌هایی می‌کرد... باهام خوب بشه... من بلد نیستم» (عایشه، ۲۰ ساله).

جملگی این روایت‌ها نشان می‌دهد که ناامیدی، تقدیرگرایی و خودمقصرپنداری چگونه به عنوان سازوکارهای روانی، زنان را در چرخه خشونت نگه می‌دارند.

باور زنان به جنس دوم بودنشان

زنان در روایت‌هایشان به وضوح نشان می‌دهند که نظام پدرسالارانه چگونه آنان را به پذیرش جایگاهی فرودست سوق داده است.

برخی از آن‌ها حتی نیاز به ترحم و دلسوزی همسر را به عنوان راهی برای حفظ زندگی زناشویی می‌دانستند:

«ولی بهترین کار اینه شوهرت قبولت داشته باشه، به جوری باهاش رفتار کنی که همه کسش رو زنش بدونه. دلش

براش بسوزه» (رعنا، ۲۰ ساله).

این نگاه باعث می‌شود که زنان حتی به مراقبت از آزارگر هم بپردازند:

«من تا حالا نشده بزنمش. نمی‌زنمش. چون گناه داره بزنمش، پیرمرد شده» (رحیمه، ۲۹ ساله).

به رغم آن‌ها که آن‌ها توان جسمی لازم برای مقابله را دارند، باورهای درونی‌شان مانع از کشمکش‌شان می‌شود.

«در دینی که ما داریم بزرگی کوچیکی هست. عیب یک زن مرد بزنه» (پروین، ۳۶ ساله).

این انفعال گاه به تحمل خشونت‌های سنگین منجر می‌شود:

«شوهرم منو هر وقت می‌زنه این قدر می‌زنه تا خسته می‌شه... جوری که اصلاً نمی‌شه تحمل کرد؛ من هیچ کاری

نمی‌کنم فقط کتک می‌خورم» (نادره، ۲۹ ساله).

این انفعال ناشی از باورهای مردسالارانه‌ای است که خشونت را «حق طبیعی مرد» جلوه می‌دهد:

«قاضی به شوهرم گفت چرا زنت رو می‌زنی؟ گفت دوست دارم، حقشه. قاضی گفت به چه حقی؟ گفت زنو باید

زد» (حکیمه، ۲۹ ساله).

بر این اساس توهین و تحقیر به عنوان بخشی از مردانگی کاملاً پذیرفته شده بود:

«بی‌خود و بی‌جهت خانواده منو فحش می‌ده... مردها این طوری هستن دیگه» (حمیده، ۲۴ ساله).

این گروه از زنان نه تنها خشونت را طبیعی می‌دانستند، بلکه آن را به عنوان بخشی از هویت مردانه و جایگاه فرودست یک زن پذیرفته بودند.

القای ناتوانی به زنان

عامل دیگری که به نظر عاملیت زنان را تضعیف می‌کند، القای ناتوانی و بی‌کفایتی از سوی اطرافیان است. شوهران اغلب توانایی زنان، حتی در نقش مادری، را بی‌اعتبار می‌سازند.

«به شوهرم می‌گم من نمی‌دارم دخترمون شوهرش کتکش بزنه. ولی می‌گه مامانت چی کار تونسته برای تو بکنه که تو بتونی برای دخترت انجام بدی؟ زندگی همینه» (مهربانو، ۳۴ ساله).

«می‌گه تو مادری باید از بچه‌ها مراقبت کنی ... وقتی نمی‌تونی بچه‌ت رو ساکت کنی باید کتک بخوری» (معصومه، ۲۱ ساله).

این القای ناتوانی تنها به همسران محدود نمی‌شود؛ بلکه خانواده مبدأ نیز غالباً این زنان را به دلیل ناتوانی در مقاومت کردن در برابر خشونت همسرانشان سرزنش می‌کردند:

«خانواده همیشه منو مقصر می‌کردن. می‌گفتن چرا مثل اون سروصدا نمی‌کنی ... منم می‌گفتم نمی‌تونم» (فریبا، ۲۷ ساله).

به دیگر سخن، زنان از دو سوی یعنی هم از جانب همسر و هم خانواده، در جایگاه فردی بی‌قدرت تثبیت می‌شوند.

فرزندان پاشنه‌آشیل مادران

فرزندان مهم‌ترین نقطه ضعف و ابزار کنترل زنان بودند. مردان از طریق تهدید زنان به محرومیت از فرزندان بر آن‌ها سلطه می‌یابند:

«شوهرم بهم گفت اگه به دکتر بگی من زدمت، نمی‌دارم بچه رو شیر بدی» (مهربانو، ۳۴ ساله).

بسیاری از زنان برای حمایت از کودکانشان خود را در معرض خشونت قرار می‌دهند:

«وقتی بچه‌ها رو می‌زنه من می‌رم جلو و می‌گم زن، در این مواقع منو هم می‌زنه. بیش‌تر وقتایی که منو می‌زنه واسه خاطر بچه‌ها بوده» (طلا، ۴۱ ساله).

ترس از طلاق و ازدست دادن حضانت یکی از دلایل ماندن آن‌ها در رابطه خشونت‌آمیز بود:

«من از طلاق یه ترسی دارم چون می‌دونم بچه‌هامو ازم می‌گیره» (حکیمه، ۲۹ ساله).

برخی از زنان مشارکت‌کننده در این مطالعه عنوان کردند که به خاطر کودکانشان خشونت همسرانشان را تحمل می‌کنند.

«من به خاطر بچه‌هام می‌سوزم و می‌سازم» (خورشید، ۳۳ ساله).

با توجه به روایت‌های این زنان به نظر می‌رسد فرزندان برای آن‌ها هم نیروی انگیزشی برای تاب‌آوری اند و هم ابزاری برای کنترل و استمرار چرخه خشونت.

اقتصاد؛ عاملی برای وابستگی و تداوم خشونت

یکی از مهم‌ترین سازوکارهایی که عاملیت زنان را محدود و چرخه خشونت را بازتولید می‌کند، وابستگی اقتصادی به مردان است. این وابستگی هم به شکل مستقیم از سوی مردان تحمیل می‌شود و هم به شکل درونی شده در نگرش زنان دیده می‌شود.

«من دوست دارم برم سرکار، اون می‌گه نه ... می‌گه زن‌هایی که کار می‌کنن خوب نیستن» (نادره، ۲۹ ساله).

البته برخی زنان هم به دلایلی نظیر جامعه‌پذیری سنتی، تمایلی به فعالیت اقتصادی نشان نمی‌دهند و مسئولیت اقتصادی را ذاتاً وظیفه مردان می‌دانستند:

«پول هم لازم داشتیم، سرکار نمی‌رفتم. چون خودش سرکار می‌رفت» (مهربانو، ۳۴ ساله).

با این حال، زنان معدودی هم که برای بقا وارد عرصه کار می‌شوند، معمولاً در مشاغل کم‌درآمد و ناایمن فعالیت دارند. «بچه‌ها صبح‌ها می‌رن مدرسه، صبحانه می‌خواهند. من پلاستیک جمع می‌کنم می‌برم می‌فروشم تا بتونم برای بچه‌ها خوراکی یا به کیک تهیه کنم» (پروین، ۳۶ ساله).

این تصویر، آشکار می‌کند که حتی در شرایطی که زنان به در تلاش برای استقلال مالی هستند، این استقلال در چارچوبی شکننده و پرمخاطره شکل می‌گیرد و توانمندکننده نیست.

هراس از افشاگری

افشای خشونت برای بسیاری از زنان به معنای خطر بیش‌تر است. عایشه (۲۰ ساله) در این خصوص می‌گوید:

«من به کسی چیزی نگفتم. گفتم اگه چیزی بگم شاید زیادتر منو بزنه».

سکوت به مثابه یک استراتژی بقا عمل می‌کند؛ چراکه افشاگری نه تنها منجر به کاهش خشونت نمی‌شود بلکه آن را تشدید هم می‌کند.

«شوهرم بهم می‌گفت مبدا تو بیمارستان حرفی بزنی. اگه حرف بزنی می‌کشتت» (رخشان، ۳۱ ساله).

ترس از خشونت مضاعف، جدای از به‌انزو اکسیدن این زنان، آن‌ها را در موقعیتی قرار می‌دهد که دسترسی به خدمات حمایتی و درمانی را نیز برایشان پُرخطر می‌سازد. افزون بر تهدید مستقیم، زنان از پیامدهای خشونت بر خانواده مبدأشان نیز هراس دارند.

«زنگ زدم به مامانم ... سر مامانم دست بلند کرد. از خونه انداختش بیرون. خونواده‌اش چاقو کشیدن سر مامانم» (بیبا، ۲۵ ساله).

گاهی افشای خشونت می‌تواند دامنه درگیری را به بیرون از خانه و درون شبکه خویشاوندی بکشاند. همین امر سبب می‌شود زنان به جای جلب حمایت، ترجیح دهند خانواده‌شان را درگیر نکنند.

«اگر به داداشم چیزی بگم دعوا می‌شه ... من به چیزی می‌گویم که این مرد با اون فامیل‌ها بد نکنه» (فرشته، ۲۸ ساله).

برای این زنان سکوت کم‌هزینه‌تر از افشاگری است. این موضوع با یافته‌های قبلی در پیوند است که زنان برای حفظ آبرو و پرهیز از آنگ، حتی تحمل خشونت را ترجیح می‌دهند. در واقع، وابستگی اقتصادی و ترس از افشاگری، دو مکانیسم به هم پیوسته‌اند که همدیگر را تقویت می‌کنند: زنانی که وابستگی اقتصادی دارند، امکان رهایی مستقلانه از خشونت را ندارند و همین وابستگی، سکوت و ماندن در چرخه خشونت را برایشان معقول‌ترین گزینه می‌سازد.

۲-۴. خشونت نهادینه شده در خانواده و اجتماع

بازتولید خشونت از طریق ساختار خانواده گسترده

در روایت زنان مورد مصاحبه، اجتماع و خانواده گسترده نقش پُررنگی در بازتولید خشونت ایفا می‌کند. مشارکت‌کنندگان فقدان الگوهای مؤثر برای مقابله با خشونت را بارها برجسته ساختند. تجربه مواجهه با خشونت در نسل‌های قبلی و نبود راهکارهای روشن برای واکنش به آن، سبب می‌شود خشونت به مثابه امری طبیعی و گریزناپذیر بازتولید شود. چنان‌که یکی از مشارکت‌کنندگان می‌گفت:

«من تا حالا ندیدم یک زن در برابر کتک‌های شوهرش چه کار می‌کنه، واسه همین من هم نمی‌دونم باید چه کار کنم؟» (حمیده، ۲۴ ساله).

علاوه بر این، مشاهده خشونت در روابط خانوادگی گسترده، به ویژه میان خاله‌ها، عموها و دیگر بستگان، الگوهای رفتاری را شکل می‌دهد که در نهایت تداوم چرخه خشونت را موجب می‌شود.

«مامانم هم از بابام کتک می‌خورد. مامانم می‌گفت جوونی‌هاش خیلی کتک می‌زده. من عموهام و دایی‌هامو می‌دیدم که زیاد زن‌هاشونو کتک می‌زدن. ما توی روستا بودیم و چهار تا و پنج تا عمو داشتیم و یک عمو کوچیک داشتیم اون خیلی با زنش دعوا می‌کرد و کتکش می‌زد. در بین زنان افغانستان این مشکلات خیلی زیاده. از هر ۱۰۰ تا شاید ۱ زن کتک نخوره» (پروین، ۳۶ ساله).

تجربه جمعی زنان، خشونت را به بخشی طبیعی و گریزناپذیر از زندگی مشترک بدل کرده است. ضمن این‌که روایت خشونت توسط مادران و تأکید آن‌ها بر خشونت بیش‌تر همسرانشان در ایام جوانی، این زنان را به تغییر همسرانشان در آینده امیدوار می‌سازد.

زندگی در کنار خانواده همسر نیز بستر تازه‌ای برای تجربه خشونت فراهم می‌کند. محدودیت استقلال، وابستگی اقتصادی و حضور مستمر خانواده همسر تنش‌های مداوم برای این زنان ایجاد می‌کند.

«جاری‌هام رو می‌زدن. بیچاره‌ها غذا درست می‌کردن در حد توانشون با هرچی تو خونه بود. با لگد می‌زدن که این چیه پختی ... شوهر من کارگر بود همه کار می‌کردن ولی خرج خونه بیش‌تر گردن اون بود. می‌گفتم ما باید مستقل بشیم. تا کی این جور باشه وضعمون؟» (بی‌تا، ۲۵ ساله).

برخی از زنان مشارکت‌کننده در این مطالعه، خشونت مستقیم همسر را ناشی از تحریک‌های خانواده او می‌دانستند. به عبارتی خانواده همسر، نه تنها حامی نیست، بلکه غالباً نقش فعالی در تشدید خشونت ایفا می‌کند. در مواردی حتی این فشارها به سقط جنین منجر شده بود.

«من حامله بودم و بچه توی شکمم داشتم. تازه ازدواج کرده بودیم. بعد مادرش راجع به من باهاش حرف زده بود و گفته بود رفتار زنت اصلاً دورت نیست. اون هم افتاد به جونم و لگد زد توی شکمم ... بعدش که رفتم دکتر گفت بچه توی شکمت مرده» (نادره، ۲۹ ساله).

به این ترتیب، خانواده گسترده نه تنها به عنوان شبکه‌ای حمایتی عمل نمی‌کند، بلکه در بسیاری از موارد خود بستر بازتولید خشونت و تشدید آن است.

بی تفاوتی یا سکوت اجتماعی نسبت به خشونت خانگی

علاوه بر نقش خانواده گسترده، زنان در روایت‌هایشان به سکوت و بی تفاوتی اجتماع نسبت به خشونت خانگی اشاره داشتند. برخی تجارب این زنان نشان داد که عموماً افراد جامعه به رغم درخواست کمک از جانب این زنان در مواقع بحرانی، آن‌ها را نادیده می‌گیرند یا با مقایسه و کوچک‌سازی اتفاقات زندگی ایشان، تجربه آن‌ها را موضوعی عادی قلمداد می‌کنند. بی تردید این سکوت اجتماعی به تداوم خشونت مشروعیت می‌بخشد.

«رفتم داخل چند تا مغازه. خواستم از تلفنشون استفاده کنم؛ گفتم شوهرم می‌زنم، می‌خام به یکی اطلاع بدم. گفتند نه نمی‌شه ... رفتم امام‌زاده گریه کردم. خیلی گریه کردم و برگشتم خونه» (رعنا، ۲۰ ساله).

«به زن همسایه مون گفتم کمک کن. گفت ما خیلی بیش‌تر از این‌ها کتک خوردیم، این که چیزی نیست. اگه بیایی بگی من کتک خوردم من می‌گم اشکال نداره اینم جزو مشکلات زندگیه» (معصومه، ۲۱ ساله).

۴-۳. جنسیت به مثابه میدان بازنمایی سلطه مردانه

زوال مردانگی و انتقال خشونت به زن

روایت‌های زنان مشارکت‌کننده نشان می‌دهد که خشونت اغلب پاسخی به احساس ناکامی و سرشکستگی مردان در بیرون از خانه است. مردانی که در خانواده یا اجتماع تحقیر می‌شوند، شکست خود را به درون خانه می‌آورند و بر بدن زنان تخلیه می‌کنند.

«باباش دعواش کرد بهش گفت چرا کار نمی‌کنی. اونم سر من خالی کرد و من رو کتک زد. دیگه جدا شدیم با

خانواده شوهرم. از این که من دیدم باباش دعواش کرد، شرمش اومد» (فریبا، ۲۷ ساله).

به نوعی می‌توان گفت خشونت خانگی ابزاری برای بازسازی اقتدار ازدست‌رفته مرد است؛ جایی که زن قربانی جبران شکست‌های بیرونی می‌شود و هرگونه سرپیچی یا ایستادگی وی در برابر دستورات، خشم همسرش را برمی‌انگیزاند:

«اگر روی حرفش حرف می‌زدی می‌زد» (رفیعه، ۲۸ ساله).

این واکنش‌ها حاکی از آن است که اطاعت بی‌چون‌وچرا به هنجار مسلط در روابط زناشویی تبدیل شده و کوچک‌ترین تلاشی برای ایستادگی، به مثابه تهدیدی علیه اقتدار مردانه قلمداد می‌شود. البته برخی زنان به‌ندرت مقاومت‌هایی نشان داده‌اند، اما هزینه آن برایشان سنگین بوده است:

«توروش که وایسام، خودم حسم خوب می‌شد، ولی شرایط زندگیم بدتر شد» (طلا، ۴۱ ساله).

در تعدادی روایت‌ها، مشارکت‌کنندگان به ناتوانی جنسی همسرانشان اشاره داشتند. زنان این ناتوانی را از یک سو نوعی رهایی از بار بارداری و رابطه ناخواسته می‌دانند و از سوی دیگر آن را با خشونت و سرکوب گره خورده می‌بینند.

«شوهر من نمی‌تونه، مشکل جنسی داره ... خداروشکر که نمی‌تونه، دوست ندارم حامله بشم. خودش نمی‌تونه‌ها.

اونجاش کبود شده اما میگه تقصیره تونه» (خورشید، ۳۳ ساله).

به این ترتیب بدن زن حتی در غیاب رابطه جنسی همچنان میدان اصلی بازتاب شکست‌های مردانه باقی می‌ماند.

فقر و ناتوانی مردان در تأمین نیازهای خانواده یکی از محورهای پُررنگ در تجربه این زنان بود. شرایط زندگی آنان با روایت‌هایی از خانه‌های کوچک و فرسوده، بدهی‌های درمانی، نبود امکانات اولیه و وابستگی به کمک‌های اطرافیان توصیف می‌شد:

«داخل یک اتاق کوچیک ما هفت نفر هستیم ... فقط یک دستشویی کوچولو داره ... با هم رابطه جنسی داریم. توی

یک خونه هفت یا هشت نفر باشی خیلی سخته» (طلا، ۴۱ ساله).

در چنین فضایی حتی ابتدایی‌ترین نیازها مانند خوراک هم به بهانه‌ای برای مشاجره و خشونت بدل می‌شود.

«چند شب پیش برای افطاری بند شده بود ... گفتم کمی هم برای بچه‌ها بگذار. فحشم داد ... اگر درگیر شوی کتک

می‌زنه» (رحیمه، ۲۹ ساله).

تعدادی از زنان به وابستگی مالی همسران به خود اشاره می‌کردند. مردان در این شرایط حتی برای مبالغ ناچیز، با خشونت پول طلب می‌کنند.

«بعضی وقت‌ها بهم می‌گه یه سی تومن، بیست تومن داری؟ ... شروع می‌کنه به کتک‌زدن من که باید بهم پول بدی»

(فریبا، ۲۷ ساله).

«کتکم می‌زنه که باید بهم پول بدی ... من بهش می‌گم من که سر کار نمی‌رم» (رفیعه، ۲۸ ساله).

این روایت‌ها به‌خوبی نشان می‌دهد که به‌رغم ناتوانی جنسی مردان و وابستگی اقتصادی آن‌ها به همسرانشان، آن‌ها همچنان با توسل به خشونت سعی در تحکیم جایگاه فرادستی خود دارند. وابستگی مالی نه‌تنها به کاهش قدرت مردان منجر نمی‌شود، بلکه به بازتولید خشونت و کنترل بیش‌تر بر زنان منجر می‌شود.

بدن زنان در کنترل مردان

روایت‌های زنان مشارکت‌کننده نشان می‌دهد که کنترل بدن زنان یکی از اصلی‌ترین ابزارهای اعمال سلطه مردانه در خانواده است. این کنترل بیش از همه در عرصه جنسی بروز می‌یابد. بسیاری از این زنان از اجبار به رابطه جنسی حتی در دوران بارداری سخن می‌گفتند:

«باردار بودم نمی‌خواستم رابطه جنسی برقرار کنم، منو می‌زد» (خورشید، ۳۳ ساله).

«جوون‌تر که بودیم هر وقت نمی‌خواستم رابطه جنسی برقرار کنم، کتکم می‌زد» (طلا، ۴۱ ساله).

بدن این زنان به‌عنوان دارایی همسرانشان تلقی می‌شود؛ عرصه‌ای که آن‌ها با تملک و کنترل آن، اقتدار خود را بازتولید می‌کنند. یکی دیگر از ابعاد سلطه، در شکاف سنی میان زن و شوهر ظاهر می‌شود. اختلاف سنی قابل‌توجه می‌تواند به‌عنوان نشانه‌ای از نابرابری قدرت معنا شود.

«من الآن سی‌وسه سالمه و شوهرم ۶۰ سالش هست» (خورشید، ۳۳ ساله).

«۱۴ سالم بود و شوهرم نزدیک ۴۰ سالش» (پروین، ۳۶ ساله).

این شکاف سنی معمولاً با ازدواج‌های زود هنگام و اجباری پیوند دارند؛ شرایطی که در آن دختران بدون آگاهی از معنای ازدواج، به خانه همسران فرستاده می‌شوند.

«اصلاً نمی‌فهمیدم شوهر یعنی چی. خواستگار اومد بابام همین‌جوری منو داد. عین گوسفندی که می‌دی بره»

(نادره، ۲۹ ساله).

تمام این روایت‌ها حاکی از فقدان اختیار زنان در تصمیم‌گیری برای زندگی مشترک است.

بیماری تسهیل‌گر خشونت

عامل دیگری که در برخی روایت‌ها تکرار می‌شود، نقش بیماری در تسهیل خشونت است. زنان نقل می‌کردند که بیماری‌های جسمی و ضعف بدنی آنان اغلب زمینه‌ساز خشونت همسرانشان بوده است. در وضعیتی که انتظار می‌رود بیماری منجر به همدلی، مراقبت و حمایت شود، این زنان تجربه معکوسی دارند.

«مامانم که همش غشو بود ... هر وقت می‌دید مامانم یه گوشه‌ای افتاده بابام می‌زدش ... الآن خودمم همون‌طور

شدم» (فرشته، ۲۸ ساله).

بیماری توان جسمی و روانی زنان را کاهش می‌دهد و به‌تبع آن امکان مقاومت و دفاع را از ایشان سلب می‌کند. ضمن این‌که منجر به وابستگی بیش‌تر این زنان به همسرانشان شده و این وابستگی، همسران آن‌ها را در موقعیت قدرت قرار می‌دهد.

۴-۴. طرد چندلایه

به‌حاشیه‌راندگی قانونی و نهادی زنان مهاجر

زنان مهاجر نسبت به نظام‌های حمایت رسمی بی‌اعتماد هستند. بسیاری از آنان از ترس اخراج یا بی‌توجهی نهادهای رسمی ترجیح می‌دهند سکوت کنند. فریبا (۲۷ ساله) در این زمینه می‌گفت: «اگه به پلیس بگم. پلیس که زندگی ما رو نمی‌فهمه،

ممکنه رد مرز بشیم». این بی‌اعتمادی اغلب با احساس بی‌پناهی و مورد اجحاف قرارگرفتن همراه است. در این زمینه نادره (۲۹ ساله) تجربه خود را چنین توصیف می‌کند: «کاش تو کشورمون می‌بودیم تا بتونیم از حقمون دفاع کنیم. افغانی نمی‌تونه اینجا کاری کنه». بیتا (۲۵ ساله) نیز از استیصالش در ایران در برابر خشونت همسرش می‌گوید: «من تو دولت اینجا کاری نمی‌تونم بکنم...». این زنان با بوروکراسی‌های موجود در ایران آشنایی لازم را ندارند. حکیمه (۲۹ ساله) می‌گفت: «دادسرا شکایت کردم... رفتم پزشک قانونی... ازم کد ثنا خواستن به خاطر همین موند». ضمن اینکه قوانین موجود نه تنها حمایتی برای زنان ایجاد نمی‌کنند بلکه در مواردی به بازتولید محدودیتها برای ایشان منجر می‌شوند. بیتا (۲۵ ساله) تجربه‌اش را چنین بازگو می‌کرد: «زنگ زدم اورژانس... مامور اورژانس به من گفت ما نمی‌تونیم بچه‌ت رو ببریم چون شوهرت اجازه نمی‌ده». خورشید (۳۳ ساله) نیز از بی‌عملی پلیس روایت می‌کرد: «زنگ زد ۱۱۰. مامورها اومدن گفتن ما نمی‌تونیم بیایم تو خونه. تو اگه می‌تونی خودت بیا بیرون. من نمیتونستم». در همین راستا، خدیجه (۳۵ ساله) هم از بی‌نتیجه ماندن حضور مددکاران اجتماعی در خانه‌ش می‌گفت: «مددکارها اومدن خونمون. گفتن ما کاری نمی‌تونیم بکنیم چون شوهر داری».

سلب حمایت و ایجاد انزوا

فرآیند طرد تنها به سطح نهادی محدود نمی‌شود، بلکه در زندگی روزمره زنان نیز به اشکال مختلف از جمله اتهام‌زنی، ایجاد انزوا و محرومیت از حمایت بروز می‌کند. اتهامات جنسی از سوی همسران یکی از اشکال خشونت علیه این زنان بود. خورشید (۳۳ ساله) می‌گفت: «میگه تو بیرون بودی. رفته بودی کارهای بد بکنی». عایشه (۲۰ ساله) نیز تجربه مشابهی داشت: «می‌گه با داداشم رابطه داری... به من میگه تو با شوهر آبجیم رابطه داری». گلنورخانم (۴۱ ساله) نیز روایت می‌کرد: «میگه تو با همه مردها رابطه داری. من به دخترم نگفتم که بابات چی میگه. نگفتم میگه من با شوهر تو رابطه دارم؛ اگر نه خیلی ناراحت می‌شه». این اتهام‌ها اغلب با سکوت و خودداری از مواجهه با مردانی که متهم به داشتن رابطه با او هستند؛ همراه است. حمیده (۲۴ ساله) توضیح می‌داد: «من فقط سکوت می‌کنم چون اگه حرفی بزنم اینقدر می‌زنه منو که بمیرم. سعی می‌کنم کم‌تر با اون خانواده‌ها رفت و آمد کنم تا از این حرفها نزنه». علاوه بر قطع ارتباطی که به ظاهر خودخواسته است؛ همسران این زنان نیز مانع دسترسی آن‌ها به ابزارهای ارتباطی شده و سعی در به انزوا کشیدن ایشان داشتند. رخشان (۳۱ ساله) می‌گفت: «گوشی‌م رو ازم گرفته بود. گوشی هم نداشتم با یکی درد و دل کنم». برخی از آن‌ها خروج این زنان را از خانه ممنوع اعلام کرده بودند. حمیده (۲۴ ساله) می‌گفت: «اصلاً نمی‌ذاره. حق ندارم، بیرون برم، چه برسه به اینکه بخوام سر کار برم». فریبا (۲۷ ساله) نیز تجربه مشابهی داشت: «اگر من با هزار حيله از خونه برم بیرون یکم دیرتر برگردم، میگه کجا رفتی؟ حتما کتکم می‌زنه». رخشان (۳۱ ساله) هم روایت می‌کرد: «الان اگه بفهمه من اینجا اومدم خدا می‌دونه چیکار می‌کنه».

فقدان شبکه‌های حمایتی

نبود شبکه‌های حمایتی خانوادگی و اجتماعی، شدت انزوا و آسیب‌پذیری زنان مهاجر را دوچندان می‌کند. بسیاری از آن‌ها اشاره می‌کردند که همسرانشان از عدم حمایت آن‌ها توسط خانواده‌هایشان آگاه‌اند و از آن به‌عنوان ابزاری برای فشار بیش‌تر استفاده می‌کردند. حکیمه (۲۹ ساله) می‌گفت: «شوهرم میگه خداروشکر اگه بری پیش اونها. از خونه میندازنت بیرون و آواره میشی». در تعدادی موارد هم که مشارکت‌کنندگان گمان می‌کردند که ممکن بود خانواده‌هایشان از ایشان حمایت کنند؛ خانواده مبدا در ایران حضور نداشت. معصومه (۲۱ ساله) می‌گفت: «خودم تنها اینجام. من هیچ کسی اینجا ندارم. خودم و شوهرم. خانواده‌م افغانستان هستند. چکار میتونن بکنن». رعنا (۲۰ ساله) نیز عنوان می‌کرد: «کسی اینجا نیست که از حق من دفاع کنه. اینجا

هیچ دوست و آشنایی ندارم به جز فامیل خودش». رخشان (۳۱ ساله) می‌گفت: «به کی می‌گفتم منو کتک میزنه! مامانش بود. داداشهاش بودن... من اینجا هیچ‌کسی رو ندارم».

اگرچه به رغم وجود خانواده مبدا در ایران، پذیرش این زنان در صورت طلاق توسط خانواده‌هایشان به شدت دشوار است. نادره (۲۹ ساله) می‌گفت: «من اصلاً به طلاق فکر نکردم... خانواده‌ام نمی‌پذیرن». پروین (۳۶ ساله) هم تجربه مشابهی داشت: «بابام گفته بود نیا خونه ما. اسم ما بد میشه». در نهایت، تقریباً تمامی این زنان از دریافت هرگونه حمایتی ناامید بودند. رعنا (۲۰ ساله) می‌گفت: «وقتی که روز بدت هست؛ هیچ کس نمیداد در خونت رو بزنه». او در جایی دیگر عنوان کرد: «به داداشم می‌گم... ولی داداشم هیچ کاری نمی‌کنه». فریبا (۲۷ ساله) نیز روایت می‌کرد: «زنگ زدم به خواهرم و خاله‌م گفتم که همه بدونن وضعیت من این شکلیه. اما اون‌ها چه کمکی می‌تونن بکنن؟ هیچی. هیچ کاری نکردن».

بحث و نتیجه‌گیری

همان‌طور که آمد، بر اساس یافته‌های این مطالعه، تجربه زنان مهاجر افغان از خشونت خانگی را می‌توان در چهار مضمون اصلی دسته‌بندی و تحلیل کرد: سلب عاملیت در سایه نظام پدرسالارانه، خشونت نهادینه‌شده در خانواده و اجتماع، جنسیت به مثابه میدان بازنمایی سلطه مردانه، و طرد چندلایه زنان.

سلب عاملیت در سایه نظام پدرسالارانه: ساختارهای فرهنگی و معنایی حاکم، واکنش در برابر خشونت خانگی را پدیده‌ای شرم‌آور و تابوشکنانه معرفی می‌کنند. زنان در چنین بافتی با نظم نمادینی روبه‌رو هستند که آشکارکردن خشونت را عبور از مرزهای مشروعیت فرهنگی می‌داند. از این رو، سکوت این زنان نه صرفاً یک انتخاب فردی، بلکه محصول ساختارهای اجتماعی و فرهنگی پیچیده‌ای است که آن را بازتولید و عاملیت ایشان را محدود می‌سازد. در این فضا گفت‌وگو درباره خشونت می‌تواند به لکه‌ای بر آبروی خانوادگی یا تهدیدی علیه ساختار قدرت مردانه تلقی شود. با الهام از نظریه خشونت نمادین بورديو (۲۰۰۱) خشونت زمانی بیش‌ترین کارآمدی را زمانی دارد که درونی شود و زنان آن را بخشی طبیعی از زندگی بپندارند (اسچوبرت^۱، ۲۰۰۸). همخوانی خشونت با قالب‌های فرهنگی و زبانی آموخته‌شده از کودکی، زنان را از کنش‌گری فعال محروم و به پذیرش وضعیت موجود سوق می‌دهد. این وضعیت با مفهوم «درماندگی آموخته‌شده» سلیگمن (۱۹۷۵) نیز هم‌راستاست؛ تجربه مکرر خشونت در کنار نبود حمایت‌های اجتماعی و تأکید خانواده بر صبر و تحمل، زنان را به این باور می‌رساند که تغییر ممکن نیست (مایر^۲ و سلیگمن، ۲۰۱۶؛ والکر^۳ و همکاران، ۲۰۱۷). قابل تأمل این‌که روایت‌ها نشان می‌دهد بسیاری از زنان می‌کوشند تصویری مطلوب از همسر نزد فرزندان - به‌ویژه دختران - و خویشاوندان ارائه دهند. آنان حتی در اوج خشونت از بازگوکردن واقعیت‌ها خودداری می‌کردند. تلاش برای حفظ تصویر پدر بار مضاعفی بر دوش زنان می‌نهد؛ گویی پاسداری از اقتدار پدرانه وظیفه‌ای است که خود زنان خشونت‌دیده برعهده دارند. چنین کنشی تجسم پدرسالاری درونی‌شده است (رانا، ۲۰۲۱). در این نظم فرهنگی، طلاق یا عدم ایفای نقش مادری عبور از مرزهای زن شایسته تلقی می‌شود و پیامدهایی چون طرد، بی‌آبرویی و برجسب‌هایی همچون هوسرانی یا خیانت دارد. این واکنش‌ها را همچنین می‌توان در چارچوب نظریه‌ی فمینیستی-فرهنگی تحلیل کرد؛ جایی که خشونت خانگی محصول بازتولید مداوم ارزش‌ها، نقش‌ها و معانی فرهنگی در خانواده و اجتماع است (دوباش و دوباش، ۲۰۰۴). زنان خشونت را می‌پذیرند و حتی گاه رنج‌های خود را معنا می‌بخشند. آن‌ها خود را نه قربانی

1. Schubert
2. Maier
3. Walker

صرف، بلکه مادرانی فداکار و نگهبان خانواده می‌دانند؛ بازنمایی‌ای که خشونت را در قالبی اخلاقی و گاه قهرمانانه می‌نشانند. همسو با یافته‌های این پژوهش، بررسی‌های اُرمهاگ^۱ (۲۰۲۰) و علی و نایلور^۲ (۲۰۱۳) نیز نشان داد که نقش‌های جنسیتی تثبیت‌شده، به‌ویژه مادری، تحمل خشونت و درونی‌سازی رنج را تسهیل می‌کنند. بدین ترتیب، مادری همزمان منبع قدرت اخلاقی و عامل استمرار خشونت است. در چنین بستری تقریباً هیچ‌یک از زنان مشارکت‌کننده در این مطالعه به طلاق به‌عنوان گزینه‌ای واقعی نیندیشیده بودند. در عوض، خودکشی یا آسیب به خود در لحظات استیصال راهی برای بازگرداندن حداقلی از کنترل تجربه می‌شد.

افزون‌براین، هراس اجتماعی ناشی از قضاوت اطرافیان نوعی سرمایه نمادین منفی می‌آفریند. این سرمایه -مشتق‌شده از مفاهیمی چون آبرو، شرم و نقش زن فداکار- به عاملی بازدارنده در برابر طلاق یا حتی بازگویی خشونت بدل می‌شود. زنان در این چارچوب از حق واکنش، تصمیم‌گیری و حتی روایت خشونت محروم می‌مانند، چراکه هر کنش مخالف با پذیرش می‌تواند به تضعیف سرمایه نمادین‌شان بینجامد. در این دستگاه انضباطی، آن‌گونه‌که فوکو در نظارت و تنبیه (۱۹۷۷) توضیح می‌دهد، قدرت با نهادینه‌سازی نظارت دائمی و نامرئی، سوژه‌ها را به اصلاح رفتار خود وامی‌دارد. از این منظر زنان تحت تأثیر نهادهای اجتماعی و فرهنگی، خشونت‌پرهیزی -یعنی پرهیز از خشونت متقابل در برابر همسران- و ماندن در روابط خشونت‌آمیز را نه فقط فضیلت، بلکه وظیفه اخلاقی و نشانه زنانگی کامل می‌دانند. در این وضعیت، خشونت فیزیکی به‌جای آن‌که استثنایی و نابهنجار تلقی شود، در لفافه‌ای از انضباط اخلاقی مشروعیت می‌یابد؛ زیرا مقاومت در برابر آن به معنای نقض همان ارزش‌های فرهنگی است که زن برای پذیرش اجتماعی به آن‌ها متوسل می‌شود. فشار برای سکوت و تاب‌آوری امکان مقاومت و کنش فعالانه این زنان را تضعیف می‌کند.

خشونت نهادینه‌شده در خانواده و اجتماع: یافته‌های این مطالعه نشان داد که خشونت علیه زنان تنها به کنش فردی همسران محدود نمی‌شود، بلکه در شبکه‌ای از روابط خانوادگی و اجتماعی بازتولید می‌گردد. سکوت یا بی‌تفاوتی نزدیکان یا همسایه‌ها نسبت به خشونت خانگی و عدم اجابت درخواست کمک از سوی زنان یکی از مؤلفه‌های مهم در تداوم این چرخه است. سکوت به‌معنای تأیید ضمنی خشونت قلمداد می‌شود، پرستیژ فرهنگی آن را تقویت می‌کند و یکی از مهم‌ترین پیامدهای آن، تثبیت موقعیت خشونت در ساختار اجتماعی است. چنین بی‌تفاوتی اجتماعی، خشونت را امری شخصی و درون‌خانوادگی قلمداد کرده و امکان مداخله یا حمایت بیرونی را از زنان سلب می‌کند (چیانگ و لوگان^۳، ۲۰۲۴). در کنار این سکوت اجتماعی، نرمال‌سازی خشونت نیز از طریق تجربه جمعی و فشار اطرافیان شکل می‌گیرد. بسیاری از زنان به‌واسطه روایت‌ها و تجربه نسل‌های پیشین می‌آموزند که خشونت «جزئی طبیعی از زندگی مشترک» است. خانواده گسترده، به‌ویژه مادران، زنان را به تحمل و صبر فرامی‌خوانند و شکایت از شرایط را نوعی زشت‌گویی و بی‌اخلاقی می‌دانند. این امر به بازتولید میان‌نسلی خشونت منجر می‌شود. وجود الگوهای خشونت در خانواده سبب می‌شود خشونت در ذهن زنان و مردان مشروعیت یابد. گرچه در زندگی مشترک این زنان با خانواده‌های همسر، این خشونت ابعاد تازه‌ای نیز پیدا می‌کند. زنان در چنین شرایطی، نه‌تنها با خشونت همسر، بلکه با فشارها و خشونت‌های اعمال‌شده از جانب مادرشوهر و خواهرشوهر نیز روبه‌رو هستند. زنان نسل‌های پیشین، به‌ویژه مادرشوهران، با درونی‌سازی هنجارهای پدرسالارانه در نقش بازتولیدکنندگان این مناسبات و عاملان خشونت

1. Ormhaug
2. Ali & Naylor
3. Chiang & Logan

ظاهر می‌شوند (وایلا^۱ و همکاران، ۲۰۲۵). این هم‌پیمانی خانوادگی علیه زنان، آن‌ها را در موقعیت انزوای شدیدتر قرار می‌دهد و امکان اعتراض یا ترک رابطه را بیش از پیش محدود می‌سازد.

این در حالی است که پاسخ زنان به خشونت با خشونت متقابل نیز تابو قلمداد می‌شود. دفاع فیزیکی از خود یا مقابله با خشونت مردانه، در نظم فرهنگی مسلط مذموم شمرده شده و به تحقیر و سرزنش زن در خانواده و اجتماع منجر می‌شود. بدین ترتیب، ساختارهای جنسیتی غالب حتی حق دفاع را از زنان سلب می‌کنند. این چرخه نشان می‌دهد که خشونت تنها از سوی مردان اعمال نمی‌شود، بلکه زنان نیز در فرآیند بازتولید آن چه با سرزنش دخترانشان و توصیه به صبر، چه با همراهی با پسرانشان و سرکوب همسران ایشان ایفای نقش می‌کنند. نظریه‌پردازانی چون بارتکی (۱۹۹۰) با الهام از فوکو (۱۹۷۷) این وضعیت را خودنظارتی جنسیتی^۲ خوانده‌اند؛ به این معنا که زنان تحت تأثیر تربیت فرهنگی و هنجارهای مسلط، خود را از منظر نگاه مردانه می‌بینند و رفتارشان را مطابق انتظارهای اجتماعی کنترل می‌کنند. در چنین نظامی از قدرت، خشونت نه صرفاً با زور آشکار، بلکه با درونی‌سازی نگاه سلطه‌گر اعمال می‌شود. زنان به ناظران خود بدل شده و با پذیرش نقش‌های سنتی، خود را محدود و سانسور می‌کنند. در نتیجه، سکوت و تردید زنان در برابر خشونت، نه ناشی از ناتوانی فیزیکی، بلکه حاصل نظامی انضباطی و درونی‌شده است که بخشی از کنش‌های روزمره آن‌ها شده است. به بیان دیگر، بی‌عملی زنان در برابر خشونت بیش‌تر محصول قدرت نامرئی هنجارهاست تا ناتوانی فردی.

جنسیت به‌مثابه میدان بازنمایی سلطه مردانه: شاید یکی از اصلی‌ترین مضامین در فهم خشونت خانگی، جنسیت به‌مثابه میدان بازنمایی سلطه مردانه باشد؛ جایی که بدن زنان عرصه اعمال قدرت و کنترل مردان قرار می‌گیرد. در این چارچوب، مفاهیمی همچون زوال قدرت جنسی مردان و بیماری زنان به‌مثابه تسهیل‌گر خشونت عمل می‌کنند. گرچه ناتوانی جنسی مردان، برای برخی زنان نوعی رهایی موقت از خشونت جنسی و بارداری ناخواسته را به همراه دارد؛ اما همین ناتوانی، به‌دلیل پیوند تنگاتنگ آن با تصور مردان از مردانگی و قدرت، به احساس ناکامی آن‌ها و در نهایت به افزایش خشونت جسمی علیه زنان می‌انجامد (پرین^۳ و همکاران، ۲۰۱۹). در همین راستا، یافته‌های جوکس^۴ و همکاران (۲۰۱۹) نیز تأیید می‌کند که سرخوردگی‌های مردان، به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی و هویتی، اغلب از طریق خشونت خانگی جبران می‌شود. در چنین شرایطی، بدن زن نه تنها به محلی برای اعمال خشم، بلکه به ابزاری برای بازسازی و تثبیت هویت از دست‌رفته مردانه بدل می‌شود. در مجموع، این الگو نشان می‌دهد که خشونت خانگی در بطن گفتمان‌های مردانگی و سلطه بر ساخت می‌شود.

طرد چندلایه زنان: بسیاری از این زنان به‌دلیل مهاجرت اجباری، جدایی از خانواده‌های گسترده و نبود پیوندهای اجتماعی پایدار در ایران، از دسترسی به شبکه‌های حمایتی محروم‌اند. فقدان شبکه‌های اجتماعی مؤثر، امکان تکیه بر حمایت‌های خانوادگی را برای تعدادی از آنان سلب کرده و به وابستگی بیش‌تر به همسران خشونت‌گرا منجر شده است. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که شبکه‌های اجتماعی و خانوادگی یکی از مهم‌ترین منابع برای مقاومت در برابر خشونت‌اند و به تبع نبود آن‌ها، زنان مهاجر را در موقعیت آسیب‌پذیرتری قرار می‌دهد (گوروگ و خانلو^۵، ۲۰۰۴)؛ گرچه با توجه به آن‌چه آمد، گاهی وجود این شبکه‌های اجتماعی نیز تغییری در وضعیت این زنان ایجاد نمی‌کند. ناگفته نماند خشونت خانگی در بسیاری از موارد با

1. Waila

2. sended self-surveillance

3. Perrin

4. Jewkes

5. Guruge & Khanlou

استراتژی‌های آگاهانه‌ای همراه است که از سوی مردان برای کنترل و انزوای زنان به کار گرفته می‌شود. در مورد زنان مهاجر، این انزوا با محدودیت‌های اقامتی و اقتصادی تقویت می‌شود؛ به گونه‌ای که مردان از ترس زنان نسبت به اخراج یا بازداشت خانواده‌شان، به عنوان ابزاری برای تثبیت سلطه استفاده می‌کنند. این سازوکارهای انزوابخش، زنان را در چرخه‌ای از سکوت و ناتوانی نگه می‌دارد و خشونت را بازتولید می‌کند (فریدمن، ۲۰۱۶). ضمن این‌که زنان افغان در ایران و دیگر جوامع مهاجرپذیر اغلب با تبعیض در دسترسی به خدمات و محدودیت در بازار کار مواجه‌اند. وضعیت اقامت نامشخص و فقدان مدارک قانونی، امکان دسترسی به نظام قضایی و حمایت‌های دولتی را برایشان به شدت محدود می‌سازد. هم‌زمان، تبعیض در حوزه‌های بهداشت، آموزش و اشتغال، مسیر استقلال اقتصادی و اجتماعی ایشان را مسدود کرده و زنان را در روابط خشونت‌آمیز گرفتار نگه می‌دارد (مجیدی، ۲۰۱۹). در مجموع، این مطالعه نشان داد که خشونت خانگی علیه زنان مهاجر افغان پدیده‌ای چندبعدی و پیچیده است که در ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، قانونی و اقتصادی ریشه دارد. به نظر می‌رسد کاهش خشونت علیه زنان مهاجر افغان در ایران، نیازمند سیاست‌ها و برنامه‌هایی در خصوص وضعیت اقامت آن‌ها است. ضمن این‌که رویکردهای حمایتی از این زنان نباید صرفاً فردمحور باشند، بلکه باید ساختارهای نابرابر پدرسالارانه، فقر، نبود آموزش، اشتغال و تابوهای فرهنگی را نیز هدف قرار دهند. در غیر این صورت، زنانی که در چنین ساختارهایی گرفتار می‌شوند، امکان رهایی از آن را نخواهند داشت.

تحقیق حاضر در نیل به اهداف خود با محدودیت‌هایی مواجه بوده است: (۱) حساسیت موضوع، آنگ اجتماعی خشونت خانگی و به تبع آن عدم تمایل تعداد قابل توجهی از زنان به مشارکت در این پژوهش احتمالاً منجر به محدود شدن دامنه داده‌ها و به تبع آن عدم بازتاب کامل تنوع تجربه‌ها شده است. (۲) با احتمال بالا ملیت و نیز شغل مصاحبه‌کنندگان در شکل‌گیری یک رابطه قدرت میان آن‌ها و مشارکت‌کنندگان و به تبع آن خودسانسوری مشارکت‌کنندگان مؤثر بوده است. (۳) تمرکز بر محله هرنندی، کاربرد نتایج را برای سایر زمینه‌های جغرافیایی یا گروه‌های مهاجر با دشواری مواجه خواهد ساخت. (۴) بسیاری از ابعاد به حاشیه‌راندگی قانونی و نهادی در اسناد رسمی، قوانین یا رویه‌های غیررسمی پنهان است و پژوهش کیفی فردمحور نمی‌تواند به تمامی این ساختارها دسترسی پیدا کند.

درعین حال، با توجه به این محدودیت‌ها، چندین پیشنهاد برای مطالعات آتی ارائه می‌شود: (۱) پژوهش‌های آینده می‌توانند تجربه خشونت خانگی و طرد اجتماعی زنان مهاجر افغان را با گروه‌های مهاجر دیگر (مثلاً عراقی یا سوری) یا حتی زنان ایرانی در موقعیت‌های مشابه مقایسه کنند تا ابعاد ویژه تجربه زنان افغان آشکار شود. (۲) بررسی دیدگاه مردان مهاجر، خانواده‌های گسترده و حتی فرزندان این زنان می‌تواند درک چندوجهی‌تری از موضوع خشونت خانگی این گروه از زنان ارائه دهد. (۳) پژوهش‌های آتی همچنین می‌توانند به طور مستقیم اثر قوانین مهاجرتی، وضعیت اقامت و سیاست‌های دولتی بر تجربه خشونت خانگی را تحلیل کنند و نشان دهند چگونه ساختارها، سکوت یا عاملیت زنان را شکل می‌دهند.

تشکر و قدردانی

بدین وسیله از شرکت‌کنندگان در پژوهش که در مراحل مختلف تحقیق ما را یاری کرده‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنیم.

منابع مالی

این مقاله به صورت مستقل نوشته شده و برای نوشتن آن، از هیچ سازمانی حمایت مالی دریافت نشده است.

تعارض منافع

نویسندگان تأیید می‌کنند که هیچ‌گونه تعارض منافع ندارند.

منابع

- شربتیان، محمدحسن، دانش، پروانه، و طوافی، پویا. (۱۳۹۶). تحلیل جامعه‌شناختی خشونت خانگی علیه زنان و رابطه آن با احساس امنیت در خانه (مطالعه موردی زنان ۱۸-۵۴ سال شهر میانه). پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی، ۶ (۱)، ۷۲-۴۷.
- عباداللهی چندانق، حمید، چاوشیان، حسن، و اسمعیل‌زاده سالستانی، مریم. (۱۳۹۴). پدرسالاری، تجدد تحریف‌شده و نمایش بدن زنانه: مطالعه‌ای در شهر رشت. مجله مطالعات اجتماعی ایران، ۹ (۴)، ۵-۳۴.
- علاءالدینی، پویا، و رحیمی، مریم. (۱۴۰۱). زنان مهاجر افغانستانی در تهران: تجربه‌های زیسته و دسترسی به امکانات. پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، ۱۲ (۱)، ۹-۳۴.
- فتحی، منصور، و درخشانی، سوما. (۱۴۰۲). واکاوی چالش‌های زنان مهاجر افغانستانی دارای همسر مصرف‌کننده مواد. برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، ۱۴ (۵۵)، ۳۷۹-۳۴۵.
- قلی‌پور، سیاوش، امیری، نادر، و تیزچنگ، مهسا. (۱۳۹۳). زنان و بازتولید پدرسالاری (مطالعه موردی: شهر کرمانشاه). مجله جامعه‌شناسی ایران، ۱۵ (۴)، ۱۱۱-۱۵۲.
- مرتضوی، سیما، سهرابی، فرامرز، اسکندری، حسین، برجعلی، احمد، و خانجانی، مهدی. (۱۴۰۳). شناسایی عوامل مؤثر بر خشونت خانگی علیه زنان ایرانی دارای همسر مهاجر افغانستانی. مجله علوم روان‌شناختی، ۲۳ (۱۴۴)، ۱-۱۹.
- هاشمیان‌فر، سیدعلی، دهقانی، حمید، و محمدی، فریده. (۱۴۰۲). تبیین جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر مزاحمت‌های خیابانی (مورد مطالعه: زنان ساکن شهر هرات-افغانستان). جامعه‌شناسی کاربردی، ۳۴ (۴)، ۱-۲۴.
- همتی، رضا، و ایمانی، الماس‌خان. (۱۴۰۲). تحلیلی جامعه‌شناختی از کیفیت زندگی مهاجران افغانستانی ساکن اصفهان. پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی، ۱۲ (۲)، ۸۱-۱۰۰.
- یکه‌کار، شیرین، و حسینی حاجی‌بکنده، سیداحمد. (۱۳۹۷). ویژگی‌های خشونت خانگی علیه زنان و زمینه‌های فرهنگی مرتبط با آن. پژوهشنامه مددکاری اجتماعی، ۵ (۱۶)، ۴۱-۱۰۰.
- Afrouz, R., Crisp, B. R., & Taket, A. (2023). Afghan women's barriers to seeking help for domestic violence in Australia. *Australian Social Work*, 76(2), 217-230.
- Ahmadi, A., Erfani, A., & McArdle, R. (2022). Intimate partner violence and unmet need for family planning in Afghan women: The implication for policy and practice. *Reproductive Health*, 19(1), 1-11.
- Ahmed, M. (2021). Violence against Afghan immigrant women in Canada: cultural influences in help-seeking behaviours (Doctoral dissertation, Toronto Metropolitan University).
- Ali, P. A., & Naylor, P. B. (2013). Intimate partner violence: A narrative review of the biological and psychological explanations for its causation. *Aggression and Violent Behavior*, 18(3), 373-382. <https://doi.org/10.1016/j.avb.2013.01.005>
- Bartky, S. L. (1990). *Femininity and Domination: Studies in the Phenomenology of Oppression*. New York: Routledge.
- Bellot, C., Izal, M., & Montorio, I. (2022). Learned helplessness and coping in intimate partner violence survivors: A theoretical update. *Journal of Interpersonal Violence*, 37(9-10), NP7586-NP7608.

- Bishop, K. (2019). Unconventional actors. *North Carolina Journal of International Law and Commercial Regulation*, 44(3), 521.
- Bourdieu, P. (1998). *Masculine domination*. Stanford University Press
- Bourdieu, P. (2001). *Masculine domination* (R. Nice, Trans.). Stanford University Press
- Chiang, E.S., Logan, R.A. Stop the Silence: A Self-Paced Program on Bystander Intervention for Domestic Violence for College Students. *Trends in Psychol.* (2024).
- Childress S, Shrestha N, Kenensarieva K, Urbaeva J, Schrag RV. The Role of Culture in the Justification and Perpetuation of Domestic Violence: The Perspectives of Service Providers in Kyrgyzstan. *Violence Against Women*. 2023 Jul 24;30(5):10778012231186814. doi: 10.1177/10778012231186814. Epub ahead of print. PMID: 37487221; PMCID: PMC10805967.
- Connell, R. W. (2005). *Masculinities* (2nd ed.). University of California Press.
- Connell, R. W., & Messerschmidt, J. W. (2005). Hegemonic masculinity: Rethinking the concept. *Gender & Society*, 19(6), 829–859.
- Crenshaw, K. (1991). Mapping the margins: Intersectionality, identity politics, and violence against women of color. *Stanford Law Review*, 43(6), 1241–1299.
- Creswell, J. W., & Poth, C. N. (2018). *Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches* (4th ed.). Sage publications.
- Cripps, K. (2023). Indigenous women and intimate partner homicide in Australia: confronting the impunity of policing failures. *Current Issues in Criminal Justice*, 35(3), 293-311.
- Devries, K. M., Mak, J. Y., Bacchus, L. J., Child, J. C., Falder, G., Petzold, M., ... & Watts, C. H. (2021). Intimate partner violence and incident depressive symptoms and suicide attempts: A systematic review of longitudinal studies. *PLOS Medicine*, 18(3), e1003495.
- Dobash, R. E., & Dobash, R. P. (2004). Women's violence to men in intimate relationships: Working on a puzzle. *British Journal of Criminology*, 44(3), 324–349.
- Empinado, A., Berrios, A., & Gonzalez, L. (2023). Understanding the cycle of abuse and psychological entrapment among IPV survivors. *Violence Against Women*, 29(2), 158–178.
- Empinado, J. M., Resurreccion, R. R., & Medina, A. J. (2023). Learned helplessness and domestic violence: Understanding women's psychological responses. *Asian Journal of Women's Studies*, 29(1), 32–49.
- Foucault, M. (1977). *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*. Translated by Alan Sheridan. New York: Pantheon Books.
- Freedman, J. (2016). Engaging with the human rights of migrants: The case of violence against women. *Journal of Gender Studies*, 25(3), 254–265.
- Ghafournia, N., & Easteal, P. (2021). Help-seeking experiences of immigrant domestic violence survivors in Australia: A snapshot of Muslim survivors. *Journal of Interpersonal Violence*, 36(19-20), 9008-9034.
- Giorgi, A. (2009). *The descriptive phenomenological method in psychology: A modified Husserlian approach*. Duquesne University Press.
- Goliaei, Z., Chaban, Z., Amrei, S. A. M., Azar, Y. P., Afzal, L., Hakim, R., Al-Ani, H. A., Koga, P. M., & Guggenbickler, A. M. (2023). Post-resettlement intimate partner domestic violence in Afghan and Arab refugees: A scoping review. *Social Sciences*, 12(12), 651.
- Guruge, S., & Khanlou, N. (2004). Intersectionalities of influence: Researching the health of immigrant and refugee women. *Canadian Journal of Nursing Research*, 36(3), 32–47.
- Hamedanian, F. (2024). Immigrant women from Iran and Afghanistan in Sweden: Experiences of domestic violence during the COVID pandemic. *Dignity: A Journal of Analysis of Exploitation and Violence*, 9(1), 1.

- Heron, R. L., Eisma, M. C., & Browne, K. D. (2022). Why do female domestic violence victims remain in or leave abusive relationships? A qualitative study. *Journal of Aggression, Maltreatment & Trauma*, 31(5), 677–694.
- Hisasue T, Kruse M, Hietamäki J, Raitanen J, Martikainen V, Pirkola S, Rissanen P. Health-Related Costs of Intimate Partner Violence: Using Linked Police and Health Registers. *J Interpers Violence*. 2024 Apr;39(7-8):1596-1622.
- Hyder, A. A., Noor, Z., & Tsui, E. (2007). Intimate partner violence among Afghan women living in refugee camps in Pakistan. *Social Science & Medicine*, 64(7), 1536–1547.
- Jewkes, R., Flood, M., & Lang, J. (2019). From work with men and boys to changes of social norms and reduction of inequities in gender relations: A conceptual shift in prevention of violence against women and girls. *The Lancet*, 385(9977), 1580–1589.
- Jewkes, R., Fulu, E., Tabassam Naved, R., Chirwa, E., Dunkle, K., Haardörfer, R., & Garcia-Moreno, C. (2017). Women's and men's report of past-year prevalence of intimate partner violence and rape and women's risk factors for intimate partner violence: A multicountry cross-sectional study in Asia and the Pacific. *PLOS Medicine*, 14(9), e1002381.
- Machisa, M., Christofides, N., & Jewkes, R. (2023). Mental health impacts of intimate partner violence: A systematic review and meta-analysis. *The Lancet Psychiatry*, 10(1), 21–34.
- Maier, S. F., & Seligman, M. E. P. (2016). Learned helplessness at fifty: Insights from neuroscience. *Psychological Review*, 123(4), 349–367. <https://doi.org/10.1037/rev0000033>
- Majidi, N. (2019). From forced migration to forced return in Afghanistan: Policy and program implications. *Migration Policy Practice*, 9(2), 28–33.
- Moghadam, V. M. (2002). Patriarchy and the politics of gender in modernising societies: Iran, Pakistan and Afghanistan. *International Sociology*, 7(1), 35–53.
- Ormhaug, C. M. (2020). Why women stay: Exploring the role of motherhood and resistance in abusive relationships. *Journal of Interpersonal Violence*, Advance online publication.
- Perrin, N., Marsh, M., Clough, A. et al. Social norms and beliefs about gender based violence scale: a measure for use with gender based violence prevention programs in low-resource and humanitarian settings. *Confl Health* 13, 6 (2019).
- Qamar, F. N., Saleem, S., & Zaidi, S. (2022). Gender-based violence: Experiences of women survivors in Pakistan. *Journal of Interpersonal Violence*, 37(13–14), NP10204–NP10225.
- Rai, A., & Choi, Y. J. (2018). Socio-cultural risk factors impacting domestic violence among South Asian immigrant women: A scoping review. *Aggression and violent behavior*, 38, 76-85.
- Rana, M. (2021). Internalized patriarchy: Socio-cultural and economic barriers to participation of women in politics. In *Women Voters in Indian Elections* (pp. 84-108). Routledge India.
- Ratele, K. (2022). Masculinities and intimate partner violence in South Africa: Addressing hegemonic masculinities for gender justice. *Journal of Gender Studies*, 31(2), 134–150.
- Saxton, M. D., Stanzani, C., & Prelinger, L. (2020). Silencing women's suffering: Gender, subjectivity, and intimate partner violence. *Violence Against Women*, 26(1), 26–50.
- Schubert, J. D. (2014). Suffering/symbolic violence. In Pierre Bourdieu (pp. 179-194). Routledge.
- Seligman, M. E. P. (1975). *Helplessness: On Depression, Development, and Death*. San Francisco: W.H. Freeman.
- Sigvardsson, E., et al. (2023). Structural barriers and intimate partner violence among immigrant women. *Journal of Ethnic and Migration Studies*, 49(8), 1875–1893.
- Smith, J. A., Flowers, P., & Larkin, M. (2009). *Interpretative phenomenological analysis: Theory, method and research*. SAGE.
- Sweileh, W. M. (2021). Global research activity on gender-based violence in humanitarian settings: A bibliometric analysis (2000–2020). *Conflict and Health*, 15(1), 1–12.
- UNFPA. (n.d.). Afghanistan. Gender-Based Violence Programme Data Dashboard.

- Vasileiou, K., Barnett, J., Thorpe, S., & Young, T. (2018). Characterising and justifying sample size sufficiency in interview-based studies: Systematic analysis of qualitative health research over a 15-year period. *BMC Medical Research Methodology*, 18(1), 148.
- Vu, N. L., Jouriles, E. N., McDonald, R., & Rosenfield, D. (2020). Children's exposure to intimate partner violence: A meta-analysis of longitudinal associations with child adjustment problems. *Clinical Psychology Review*, 76, 101814.
- Waila, J.M., Wilson, M.L., Bärnighausen, T. et al. Physical Abuse Perpetrated by In-laws: An Analysis of Nationally Representative Survey Data from 47 Low- and Middle-income Countries. *J Fam Viol* 40, 577–590 (2025).
- Walker, L. E. (2019). *The battered woman syndrome* (4th ed.). Springer Publishing Company.
- Walker, L. E., Bowen, E., & Brown, S. (2017). Predicting the severity and persistence of women's responses to intimate partner violence: The role of learned helplessness. *Violence Against Women*, 23(4), 432–450.
- Wathen, C. N., MacGregor, J. C., & MacQuarrie, B. J. (2015). The impact of domestic violence in the workplace: Results from a pan-Canadian survey. *Journal of occupational and environmental medicine*, 57(7), e65-e71.
- Wathen, C. N., MacGregor, J. C., & MacQuarrie, B. J. (2015). The impact of domestic violence in the workplace: Results from a pan-Canadian survey. *Journal of occupational and environmental medicine*, 57(7), e65-e71.
- World Health Organization. (2023). *Understanding and addressing violence against women*. WHO.
- Zannettino, L. (2012). Factors Having an Impact on Domestic Violence in Liberian Refugee Communities in South Australia. *Violence Against Women*, 18(7), 807–828.

دانشگاه خوارزمی
پایگاه استناد